

خواب خواهید رفت و در نیمه شب دچار کابوس خواهید شد و خواب شما شیرین می‌گردد، در نتیجه صبح که از خواب بیدار می‌شوید چون خوب خوابیده‌اید، صورتی بشاش و اعصابی آرام خواهید داشت و نشانه‌ای از رنج و درد و عصبانیت در چهره شما دیده نخواهد شد. حال توجه کنید آیا این استدلال علمی و منطقی بهتر است یا متوسل شدن به شیطان و جن و پری؟

موضوع سوم که یکی از دوستان بسیار امین و عزیزم برایم تعریف کرد این است: در محلی که یک راو شناخته شده و به قول عده‌ای مقوبال در آنجا تشریف داشته‌اند این جناب ربای به حاضرین که برای شنیدن «دیوره تورا» حاضر شده بودند می‌گوید: می‌دانید چرا بعد از رفع حاجت و بیرون آمدن از توالت باید دست‌ها را شست؟ سپس در جواب می‌گوید: چون جن‌ها در محل کثیف زندگی می‌کنند و توالت محل زندگی دایمی جن‌هاست و وقتی که آدم به این محل می‌رود با این جن‌ها روبرو می‌شود، همچنین چون چهره‌تان به چهره آنها افتاده است، بعد از بیرون آمدن از توالت باید دست‌ها را بشویید که خود را از شر جن‌ها محفوظ بدارید!

عده‌ای در این جلسه به خنده می‌افتند و او را مسخره می‌کنند و عده دیگری که در تحت تلقین و شستشوی مغزی این شیادان، شعور خود را از دست داده‌اند، این مطلب را یک کشف مهم عصر حاضر می‌دانند، آفرین و بارک الله برگزیده می‌گویند و سر را به علامت تصدیق تکان می‌دهند! کسی نیست به این آقای مدرس بگوید: جان من جن چیه؟! روزی بود که میکرب، کشف نشده بود و انسان با چشم ظاهر بین خود نمی‌توانست از وجود این موجودات ذره بینی که سلامت ما را به خطر می‌اندازند با اطلاع گردد و چون علمای ما در هر صورت از وجود این زیان‌رسان‌ها مطلع بودند و نمی‌توانستند به نحوی ادراک خود را به دیگران بفهمانند ناچار بودند لغاتی به کار ببرند که عوام‌الناس آن را بپذیرند.

دوست عزیز من، چرا به خودت زحمت نمی‌دهی که قدری مطالعه کنی و از آنچه که در گمارا و یا تهلیلم به صورت اشاره صحبت شده است تعریف جامع و کامل علمی و منطقی نمایی؟ می‌توانستی به جای گفتن جن‌ها از لغت میکرب صحبت کنی.

خواندن و شنیدن این مطالب مرا واداشت که فریاد بزنم: «آقایان شما را به خدا بس کنید» کمی مطالعه کنید، فقط خودتان را در چهار چوب معانی تحت‌اللفظی گمارا زندانی نکنید، کلمات تلمود و گمارا عموماً سمبلیک می باشند باید علت آنها را دریافت و زمان گفته شدن آنها را در نظر گرفت. هدف گویندگان و نویسندگان تلمود هدف دیگری بوده است. محدودیت کلام و اصطلاح، آنها را محدود کرده به عنوان مثال و تمثیل، مطالبی بیان کنند. شعور خود را به کار بیندازید و مانند ربات و ضبط صوت نباشید تا آنچه که از یشیواها یاد گرفته‌اید اتوماتیک، بدون تعمق و تفکر به خورد مردم بدهید و موجب حیلول هشم و خوار کردن مندرجات تلمود و دین یهود را فراهم کنید.

امروز جهان با شتاب هرچه تمامتر به سوی کمال می رود، بشر به کرات دیگر دست یافته است، تکنولوژی، علم طبیعی و فیزیک، دنیا را به پیش می‌برند. دین ما مترقی‌ترین ادیان و قوانین ما بهترین و عالی‌ترین قوانین پزشکی، علمی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌باشند. به شرط آنکه شما آنها را خراب نکنید و با اباطیل و جن و شیطان بهم نیامیزید. «زوهر هقادوش» مملو از این بحث‌ها و گفتگوها می‌باشد اما همه این عوامل را دو دسته «سیترا قدوشا» و «سیترا اخرا» خلاصه کرده است، یعنی افکار نیک و مقدس و در مقابل آن افکار پلید و غیر مقدس. و تمامی اصطلاحات علمی و روانی است. باید آنها را فهمید، باید دانش داشت. باید یاد گرفت. کتب علمی و فلسفی و روانشناسی، تورای ما را تأیید می‌کنند و آن را نفی نمی‌نمایند. هرچه بیشتر با علم آشنا شوید، بهتر از تورا و تلمود و زوهر می‌فهمید، بی‌اطلاعی از دانش عمومی سبب عدم درک حقیقی نوشته‌های مقدس می‌گردد.

به دو یا سه سال خواندن در فلان یشیوا اکتفا ننمایید. زیرا به پنج شش سال میشنا و گمارا خواندن چیزی یاد نخواهید گرفت. در «پیرقه آوت» نصایح پدران می‌گوید: «دلا موصیف یا صیف» اگر کسی هر روز به معلومات خود اضافه نکند آنچه که می‌داند بی‌اثر است. و سپس می‌گوید: «ودلا یالیف قطلا حیاو» و کسی که نخواهد علم و دانش یاد بگیرد، مستوجب مرگ است.

خداوند به شما طول عمر بدهد، بیاپید به خاطر تورا، به خاطر دین و به خاطر حرمت مذهبی، خود را با علم و دانش روز مجهز کنید، حرف های خرافی و غیرمنطقی ننیزید و اگر مطلبی در گمارا می خوانید آن را با واقعیت زمان و علم و دانش بسنجید نه با ترجمه ساده تحت الفظی، آن وقت است که رسالت خود را انجام داده‌اید»

آری فرق است میان ربای آذراخیان ها و ربایی که کتاب و کتابچه و جزوه های غیر عقلانی چاپ و نوار مهمل پُر می کند و باعث هتک آبرو می گردد و گروهی با نهادن نام خود یا اجداد خویش به روی کتاب ها و پرداخت پول ندانسته به نشر اکاذیب کمک می‌رسانند.

فرق است میان گروه هایی از مذهبپون مانند Hatzolall جان برکف، بر پایه اعتقاد راسخ به میصوا، به کمک انسان ها می روند، با متظاهرين سر بار ملت و دولت. فرق است میان ربای پُر و ربای نیدل من که در سالهای ۱۹۸۰ به اتفاق شادروان منوچهر قدسیان بدون زره ای توجه به ایام تعطیل و غیره، برای نجات جان نوجوانان مهاجر جانفشانی کردند با ریاکاران. فرق است میان افرادی مانند ربای پُر در حالی که شاهد بودم در یک موقعیت حساس از فرط عشق به خدمت و استیصال، تنها دارایی خود، یعنی خانه مسکونی محقر خانواده خویش را به گرو گذاشت تا بتواند نوجوانان را نجات بدهد، با آنها که دین و میصوا را وسیله یارگیری قرار می دهند.

فرق است میان کسی که صدها میلیون دارایی خود را به پیروی از «هم نوعت را مانند خودت دوست بدار» صرف آسایش نوع بشر می کند با آنها که ندانسته یا دانسته به نام دین دوئیت می آفرینند.

اعتقاد به میصوا - ثواب، این راز بقای یهودیت در گالوت را قدر بدانیم و به نسل های آینده منتقل کنیم، چون ما مذلت ها و سختی ها، بیماری ها و گرسنگی ها را دیده ایم و شفای آنها را شناخته ایم ولی نسل حاضر ندیده اند.

آری ترمیم دل های شکسته و ساختمان مدارس، کنیساها، بیمارستان ها به همت معتقدین به امر میصوا بوده و هست، نگذاریم با تظاهر و ریاکاری آنرا خدشه

یکی از دلایل حتمی نجات یهودی در گالوت، اعتقاد به میصوا بوده، این باور افتخارآمیز را، فارغ از آلودگی به نسل‌های بعدی بیاموزیم.

فرق است میان آزاد اندیش مذهبی که ترویج علم و محبت میصوا را سر لوحه عقیده خود قرار داده، با تاریک اندیش قشری که بنام میصوا، ترویج خرافات و دوئیت را قرار داده، که بدبختانه گروه دوم به جامعه ما روی آورده‌اند.

فرق است میان عالم علم و زاهد عابد نما

گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود؟

تا اختیار کردی از آن این فریق را؟

گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج

وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را

ربای پر، و امثال شادروان منوچهر قدسیان در صدد نجات غریق بودند و کاری به ریش و کلاه نداشتند. در کاشان شبی گرگ می‌آید چند گوسفند را می‌برد، روز بعد مرد کاشی به اتفاق دوستش مأمور می‌شود چماق به دست! به جستجوی گرگ به صحرا برود. همشهری کاشی ما با دیدن جای پای گرگ به همراه غیر کاشی خود، می‌گوید، این‌ها جای پای گرگ است، تو جای پا را تعقیب کن ببین به کجا رفته! من بر می‌گردم ببینم از کجا آمده!!

در لباس دین نمی‌توان عقل مردمان را به بازی گرفت. آری

خردمند کاین داستان بشنود به دانش گراید، ز دین بگسلد

یک مثل چینی بسیار آموزنده که به دیوانی می‌ارزد می‌گوید:

بسیاری از اشک‌های تلخی که به روی سنگ قبرها می‌چکد، حرف‌هایی هستند که روزگاری باید به زبان می‌آمدند.

آری همه بینایان می‌بینند و می‌خوانند ولی هستند افرادی که بهتر می‌بینند، می‌خوانند ولی کمیابند افرادی که حرف‌های خود را به موقع اظهار می‌دارند و کمیاب‌تر از آنها مخاطبین بی‌توجهند.

بزرگان فلسفه و علم همچون ابن سینا و ابوسعید ابوالخیر که هر دو می دانستند که به یک طریق گام بر می دارند پس از خلوت مباحثه هزار سال قبل خود، ابن سینا به شاگردان خود گفته بود، آنچه را من می دانم ابوسعید می بیند. ابوسعید نیز به مریدان خود اظهار داشته بود آنچه را من می بینم ابن سینا می داند! نادرند افرادی که علاج و افعاله را قبل از وقوع می کنند و آنچه را جوان در آینه می بیند در خشت خام می بینند.

چنانچه از ابتدای مهاجرت و پیدا شدن واپس گرایان، مردم به تذکرات خردگرایان توجه، و آنها را طرد کرده بودند، نفاق های خانوادگی و جمعی و جهانی پا نمی گرفت.

جمیع پارسیان گو بدانند که سعدی توبه کرد از پارسایی

چنان از خمر و زمر و ناقوس نمی ترسم که از زهد ریایی

دوستان توجه بفرومائید: بسیاری از موهومات و خرافاتی که واپس گرایان، به استناد کتب دو هزار ساله بعضی مفسرین تبلیغ، حتی وسیله مغزشویی قرار می دهند برگرفته از مکالمات و مباحثات میان افراد مندرج در این کتاب هاست که در حد معلومات مکان و زمان خویش، با یکدیگر در میان گذاشته اند. هیچ ارتباطی با امر و تعهد دینی ندارد که گروهی آنها را دست مایه خود قرار می دهند شخصاً نیز تحقیق و مطالعه کنید تا شما نیز در امر جلوگیری از تفرقه شرکت کنید. از دانشمندی سؤال می کنند: این همه آب اقیانوس ها که سه چهارم کره ارض را گرفته از کجا آمده؟ می گوید اینها اشک چشم پدر و مادرانی است که به پای ناآگاهی های فرزندان ریخته اند!!

بله این گونه نوشته ها از قلم چنین افرادی شایسته اشک هایی است که به پای دینداران ناآگاه ریخته می شود.

پدری برای فرزند خود چند کرم ابریشم می خرد، کرم ابریشم با پذیرایی برگ توت کودک، رشد می کند و کودک شب ها و صبح ها به عشق دیدن رشد هر روزی و تغییرات سریع آن به خواب می رود و بیدار می شود. روزی کودک نزد پدر می رود و پيله کرم ابریشم را به او نشان می دهد و می گوید شنیده ام در این پيله پروانه ای

هست می‌خواهم آنرا ببینم. پدر که مردی پخته و فاضل بوده با مهربانی می‌گوید، پسرم درست است که در داخل این پيله پروانه‌ای هست، ولی چون هنوز پروانه تکامل نیافته، به حکم طبیعت، تو باید صبر کنی تا موقع معین این پروانه خودش، پيله را سوراخ کرده و بیرون بیاید، آن وقت تو زیبایی بی نظیر آن را خواهی توانست تماشا کنی و او نیز با کسب قدرت خواهد توانست پرواز کند.

کودک می‌پذیرد و پيله را در اتاق خواب خود نگه داری می‌کند و بی‌صبرانه با دقیقه شماری روز و شب، در تاریکی و روشنایی، در انتظار دیدن پروانه زیبا، لحظه شماری می‌کند. تا اینکه یک روز جنب و جوشی در پيله احساس و مشاهده می‌کند که پروانه درون پيله، با تلاش مشغول سوراخ کردن پيله و خلاصی از آن فضای کوچک است. ساعتی را بدین منوال می‌گذراند.

کودک بعد از دیدن این تلاش بی‌امان پروانه، به این فکر می‌افتد که باید به او کمک کند تا پروانه بتواند پيله را سوراخ کند. لذا پيله را با دقت پاره می‌کند که او بتواند بیرون بیاید، غافل از اینکه این دوستی خاله خرسه است! ساعتی بعد آن پروانه بعد از بیرون آمدن از پيله در جلو چشمان کودک می‌میرد. کودک با گریه نزد پدر می‌رود و علت مرگ پروانه را جویا می‌شود. پدر می‌گوید: آیا تو در امر بیرون آمدن پروانه از پيله، به پروانه کمک کردی؟

کودک بعد از گفتن شرح واقعه گریه کنان می‌گوید، دلم به حال پروانه سوخت، کمکش کردم تا راحت‌تر از داخل آن پيله تاریک بیرون بیاید. پدر دانا می‌گوید: اشتباه تو همین جاست، فرزندم تو در لباس دوستی فرصت تلاش را که سبب تقویت و آمادگی عضلات او، در مقابله با فضای بیرون از پيله بود، از او گرفتی و او را بدون اینکه قدرتی برای پرواز و زندگی و محیط آزاد داشته باشد به بیرون فرستادی و او با اولین برخورد با فضای خارج از پيله، مُرد.

آری مروجین و مدرسینی که کودکان مردم را در قفس دین، در یثیوا و کول و مدرسه، به گمان خود در چهارچوبه دینمندی نگه داری می‌کنید. بدانید شما با عمل خود، زندگی در محیط آزاد این دنیای وحشی وحشی را برای ایشان، غیر ممکن می‌کنید چون پرنده‌ای که بخواهد پرواز را در قفس یاد بگیرد زودتر به دام

صیاد خواهد افتاد.

گواه آن، این است که می‌بینیم این هنر زندگی نیاموختگان، با دارا بودن چندین بچه، بدون اینکه شنا یاد گرفته باشند اکثراً به جای سرباز، سربارند. چون والدین یا مربیان ایشان در لباس دین، فرصت فکر و تلاش و معاش، حتی دفاع از خود، که لازمه رشد و بقاء انسان است را، از فرزندان خود یا بچه‌های مردم گرفته‌اند، شما مسئولید.

خدا رحمت کند پدری که گفته بود، پول به دو درد می‌خورد، یکی اینکه پول بدهی، دستت را بگیرند، دیگر اینکه، پول بدهی پاچه‌ات را بگیرند! سن محدود یادگیری جوان هم محدود است یکی برای تجربه آموختن دیگری برای کار بردن. نویسنده توانا نورالله خرازی در مجله پیام طی مقاله‌ای به نام شلاق زنان به زیبایی به صورت عام و دردی از درد های جهانی نوشتند

نقل از مجله معتبر پیام چاپ نیویورک از نورالله خرازی (نوری)

شلاق زنان

«... آیا لذت ناخوشی که این واپس‌گرایان از ذلیل کردن و به زانو درآوردن زنان می‌برند از شیرین کاری های ناخودآگاه آنان است؟ آیا این ستمگران باطناً خودشان را حقیر و ناتوان و مادون زنان می‌پندارند و با این سادیسم مذهبی حقارت نفس مادرزایی خودشان را می‌کوشند جبران کنند؟...»

وقتی حکومت مطیع مذهب شد باید فاتحه، آزادی را خواند و وقتی روحانیون قلابی و کاذب، حاکم و قاضی و قانون‌گذار شدند باید به حال مردم گریست.

در مرداب واپس‌گرایی و اقعیت و تعصب، مذهب هویت خودش را از دست می‌دهد و کهنه پرستی جای یکتاپرستی را می‌گیرد و همه چیز آلوده و مسخ می‌شود.

وقتی خداپرستی آقابالا سر پیدا کرد و سنت‌ها سوء تعبیر شد و به دست ناکسان و بی‌رحمان و کوتاه‌فکران افتاد، همه در خطر می‌افتند.

بیش از دو قرن پیش پدران استقلال آمریکا و تدوین‌کنندگان قانون اساسی این مملکت، این خطر و این مغاک را دیدند و مذهب را از حکومت جدا نمودند خدمتی

عظیم به خود و دنیا کردند.

وقتی کهنه پرستان به بیماری های روحی و عقده های روانی خود رنگ مذهب دادند و در زیر ماسک زُهد و ریا پنهان شدند، هیچ کس در امان نیست. وقتی واپسگرایی مذهب را بلعید و گفتار انبیاء تحریف شد آداب و رسوم و اعتقادات مسخ می شوند و نیرویی بس خطرناک و مخوف و ویران کننده به بار می آید.

خرافات و تعصبات مرز و حد نمی شناسند و سرطان روح هستند و وقتی آب زلال و شفافخش یکتاپرستی از مسیر و جویبار مسجد و کلیسا و کنیسا خارج شد و در بیراهه افتاد، مرداب ببار می آورد و عوام فریبان از آب گل آلود ماهی می گیرند. بیگناهان مورد سوءظن، سنگسار می شوند و آفتابه دزدها دستشان زیر ساطور می رود و زنان را در کفن سیاه می پوشانند و آزادگان و رادمردان به سیاه چال می افتند.

در افغانستان ویران شده طالبان آبادی نگذاشتند و زنان را از بیشتر حقوق اجتماعی خود محروم ساخته اند. مردانی که موی ریششان به قدر کافی بلند نیست شلاق می خورند و شوفران تاکسی که زنان بدون همراهی یک مرد را سوار می کنند در معرض خطر و شلاق خوردن و به زندان رفتن هستند.

در کشور خودمان هم می خواهند لایحه ای بگذرانند که عکس زنان نباید در رسانه های عمومی چاپ شود. در کابل شیشه های پنجره، منزلی که زنان در آن ساکنند باید تیره شود که چشم نامحرم به صورت آنان نیفتد. این خانه نیست، زندان است، این منزل نیست، ماتمکه است!

در الجزایره، واپسگرایان یاغی، خون راه می اندازند و با قساوت قلب، ساکنین یک دهکده را قتل عام کرده و کودکان معصوم را مثل گوسفند سر می برند و سرشان را در آستانه در قرار می دهند.

در خطه، افراسیون کهنه پرست، زنان بیمار باید به پزشکان زن مراجعه کنند و پزشک مرد حق ندارد آنان را معاینه یا معالجه کند و گرنه با جان خودش بازی کرده است.

در زلزله خانمان برانداز افغانستان متجاوز از ۵ هزار نفر کشته شدند و هزاران نفر بی خانمان گشتند و از سراسر دنیا به آنان کمک شد و آذوقه و دارو برایشان رسید.

یک محموله بیش از ۱۵ تن شامل دوا و خوراک و چادر و پتو و لوازم زندگی به کابل گسیل شد ولی طالبان از قبول آن امتناع کردند چون شایع شده بود که مبداء این داروهای جان بخش، اسرائیل بوده است. این مذهب نیست این مافیای مذهبی است. آیا چند صد نفر از قربانیان مجروح و گرسنه این زلزله در دهات دور دست، به ناحق جان داده‌اند، چون لیدران آنها دارو و خوراک و ملزوماتی را که احتمالاً از کشور اسرائیل هدیه شده بود قابل قبول و طیب و طاهر ندانسته‌اند؟!

این کینه توزی‌ها و کوتاه فکری‌ها و تعصبات و قساوت هاست که انسان را متوحش و بیمناک می‌کند و به خشم می‌آورد.

هیچ کار و هیچ چیز واپس گرایان مایه، سربلندی نیست. اینها برادر کُشی را جاننشین برادری کرده‌اند و قساوت قلب جاننشین رقت قلب. این کاسه‌های گرم‌تر از آتش و عوام فریبانی که وقتی به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند. حتی به ریش مردم نگویند بخت خودشان هم کار دارند و دل آنان را ریش می‌کنند.

آیا ترس و وحشت آنان از بر ملاء بودن موی سر زنان سمبل چه نوع بیماری روحی است

آیا خصومت و دشمنی این کهنه پرستان و کاندیدهای تیمارستان به زنان از چه منبعی سرچشمه می‌گیرد؟ چرا این بی‌مُخان حمال‌الخطب اینطور می‌کوشند همسران و مادران و خواهران خود را تحقیر کنند و آزادی آنان را محدود نمایند؟ چرا اینها می‌کوشند بر زنان استیلا یابند؟ آیا لذت ناخوشی که این گروه از ذلیل کردن و به زانو در آوردن و به خاک نشانیدن زنان می‌برند از شیرین کاری‌های ناخودآگاه آنان است؟

آیا این ستمگران طرفدار مردسالاری، باطناً خودشان را حقیر و ناتوان و مادون زنان می‌پندارند و می‌کوشند با این سادیسم آئینی، حقارت نفس و جهل و ناتوانی مادرزادی خودشان را جبران کنند؟ بحث جالبی است و باید برای توجیه و تحلیل

آن دست به دامان روانکاوان و پیروان زیگموند فروید شد.

حال به مصداق اینکه افراط و تفریط هیچ کدام به دل نمی‌نشینند باید بگوییم امریکایی‌ها هم از ترس اینکه مبدا مذهب به حکومت دست درازی کند با بعضی کارهای خودشان آن طرفی افتاده‌اند و کار را از مزه بدر برده‌اند.

یک دعای ساده و مختصر قبل از شروع کلاس در مدارس ممنوع است و تخلف از آن پدر در می‌آورد. گرچه این دعا فقط و فقط شکرگزاری از باریتعالی است و ربطی به یهودیت و مسیحیت و اسلام و سایر مذاهب ندارد.

به یکی از قضات معروف امریکا که ده فرمان را قاب کرده و روی میز دفتر خودش گذاشته بوده فرمان می‌رسد که برق آسا این سمبل خطرناک (!) مذهب را سر به نیست کند. چون بوی دخالت مذهب در حکومت را می‌دهد!

قاضی دیگری که اخیراً قبل از اعلام مجازات یک جانی خطرناک آیه‌ای از تورات یا انجیل را بر زبان می‌راند بهانه‌ای به دست و کیل مدافع حيله‌گر و زیرک می‌دهد که حکم ابطال زندان موکل خودش را به دست بیاورد و محاکمه، دیگری برپا شود چون نقل قول از کتاب مذهبی در دادگاه مخلوط کردن مذهب و حکومت است و برخلاف قانون اساسی امریکاست و خطایی نابخشودنی است.

از همه خنده‌آورتر اینکه گویا چند سال پیش گروهی از لیبرال‌های دو آتشفشان از دولت درخواست می‌کنند که جمله، ۴ کلمه‌ای حک شده روی سکه‌های یک سنتی را زائل کند چون دخالت مذهب در دولت است! می‌فرمایید این چهار کلمه چیست؟ جانم برایتان بگویم این افراطیون (!) و واپس‌گرایان (!) امریکایی با گستاخی بر

روی سکه‌ها حک کرده‌اند که: *In god we Trust* داریم

در مقایسه، این دو سیستم و این دو طرز فکر که از زمین تا آسمان با هم فاصله دارند ضرب المثل معروف خودمان وصف الحال است که «نه به آن شوروی شور و نه به این بی‌نمکی».

به قول خدایامرز معلم شوخ و بذله‌گوی ما در دبیرستان بازرگانی «خیر الامور اوسطها الاوسط خیاباناً...»

دوستان: آیا واپس‌گرایان دست دوم خانگی! دست برداشتند؟ یا تجاوز خود را

تشدید کردند و ادامه می‌دهند؟ هر کدام به هر مقامی، به قدرت بیش از استحقاقشان برسند، همینند؟ همه بیماری‌های کُشنده هم، در ابتدا حقیر شمرده می‌شوند تا زمانی که بیمار لاعلاج می‌گردد و شفا آرزو می‌کند.

مشکل اینجاست که واپس گرایان به دنبال منافع بی‌شمار میسوا، ثوابند! و خردگرایان جز آرامش خانواده و در صورت لزوم ارشاد، هدفی ندارند ولی واپس گرایان تا روزی که ساده‌اندیشان خیر خواه به گمان ثواب به آنها کمک می‌کنند، در حالی که می‌دانند.

دودل کردن کسی را عاقلی نیست دو دلبر داشتن از یکدلی نیست

دودل گر یک‌شود بشکند کوه را پراکندگی بدرد آرد انبوه را

تبلیغات واپس‌گرایان به عنوان ترویج دین، قصه یخ فروشی است که

از او پرسیدند فروختی؟ گفت نخريدند تمام شد،

تنها راه ترویج دین طرد موهومات غیر عقلانی منتسب به دین می‌باشد.

نسل‌های آینده خریدار موهومات دیروز و امروز نخواهند بود و دینداری باقی

نخواهد ماند.

دوستان: آرامش دریاها فرصت بین این طوفان با طوفان‌های حتمی آینده است،

فرصت‌ها را غنیمت شمريم و بچه‌ها را دريابيم، تدریس باورهای عقل‌ستیز هرگز

موجب بقای دین نخواهد شد، هر کودکی تنها یک فرصت دوران تحصیل دارد.

عصا با راستی هر دم به گوش پیر می‌گوید

مگر در خواب بینی بار دیگر نوجوانی را

جوامع زمانی مضمحل می‌گردند که کارهای بزرگ مانند تدریس به خردان و

کارهای کوچک به بزرگان سپرده می‌شود.

آنها که به دور از آینده‌نگری با بی‌تفاوتی، نقاط ضعف جوامع را مانند دندان

فاسدی که آنرا طلا می‌گیرند، زیر پوشش دین قرار می‌دهند و تدریس موهومات را

ترویج دین می‌پندارند توجه ندارند، دندانهای فاسد (نقطه ضعف‌های جامعه)

روزی به همراه درد و عذاب سر بر خواهند آورد.

کلید موفقیت هم‌گامی با زمان است و تنها بیداری ما کارساز خواهد بود و گرنه

واپس‌گرایان برای حفظ منافع یا باور خود، دست بردار نبوده و مغزشوئی را

برای رسیدن به بهشت پر نشدنی!! به ایجاد نفاق و دودستگی ادامه می دهند.
بله بهشت برای این ثواب کاران پر شدنی نیست! و چنانچه پدر مادرها
جلوگیری نکنند همیشه افرادی وجود خواهند داشت که فریب بخورند، دنیا را نگاه
کنید!! که با فتوای یک نفر، چه سرها به باد رفته و می رود. مشکل اصلی، تنها
افراد گمراهی نیستند که در دنیا پراکنده اند، مشکل، ایده واپس گرایی است که هر
از چندی از گوشه ای، به نام دین و ترویج دین و حفظ هویت و وطن سر بر می آورد.

مولانا می گوید:

روزها حرف من این وهمه ی شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

ز کجا آمده ام، آمدنم بهره چه بود؟

به کجا می روم آخر، نمائی وطنم؟

خطاب نگارنده به قشر واپس گرای افراطیونی که در لباس دین برای حفظ منافع و
مقاصد گروه خویش، حتی از ایجاد دوگانگی دریغ ندارند.

آری واپس گرایی بر اساس تفاوت است، و دو دستگی، نه یگانگی. قشریون در
لباس اتحاد، تبعیض و دوگانگی آفریده و می آفرینند و یگانگی را در هم گامی با
روش خویش می خواهند، دیگران، حتی کنیسیای ایشان را ناشایست می نامند در
حالی که یهودی خردگرا، هر فرد یهودی و هر انسان منورالفکر پیرو هر عقیده و
روشی را، فارغ از زندگی خصوصی ایشان، جدا از جامعه و دنیا نمیدانند و حل
مشکلات بشر را از طریق یک دین یا یک ایده نولوژی خاصی نمی انگارد و با
پذیرش انتقادهای به جا، به آزادی گفتار و نوشتار مجال می دهد تا از طریق
آزاداندیشی عقلانی، از بند تعصب و یک سونگری آزاد شود. افسوس که نمی توان
به یک سونگراندیشید و موهومات را نادیده گرفت و بین این قبیل دینداران فرقی
قائل شد.

گر هزارانند یک تن بیش نیستند جز خیالات محدود اندیش نیستند در بیشتر موارد موافقین آزاداندیشی و خردگرایی، توجهی به امکان کوشش برای برانداختن ایده و سپس گرایی در ادیان و جوامع مختلف نکرده اند و همین بی توجهی و عدم اقدام است که موجب دوام جدایی‌ها و بسط نفرت گردیده است. چون ایمان متعصب مانند نابینا، محدود به چیزهایی است که لمس می‌کند، ولی ایمان یک فرد خردگرا به وسعت دانش و بینش اوست.

چرچیل می‌گوید: تغییر و تحول، قدم اول به سوی پیشرفت است، برای رسیدن به تکامل، باید تغییر و تحولات روز را پذیرفت.

غم انگیزترین فاجعه تنها مرگ نیست، تغییر ناپذیری و هم‌گام پیشرفت روز نبودن به نام دین یا مرام، اجباری، انتخابی یا ارثی، مرگ تدریجی است، آری واپس‌گراست که فردا را با تأسف، امروز از دست جووانان می‌گیرد.

مخالفت جدی نگارنده با گروه‌هایی است که می‌خواهند تاریکی را با تاریکی زائل نمایند.

اجازه ندهید دیگران احساسات بی‌شائبه فرزندان شما را در مدارس و جامعه، از طریق کنترل ذهنی ایشان در دست بگیرند. به فرزندان بفهمانیم تُندروی در اجرای اوامر به هیچ وجه به معنی دینداری نیست، دلیل ناآگاهی است. فریاد کنید بر سر هر کسی که بخواهد به نام دین زهر دوگانگی به خانه شما بیاورد و در خون فرزندان شما به گردش درآورد.

مقام انسانی بشر پیوستن است نه گُسستن، ما چیزی جز لحظه‌ها نداریم و ارزش این لحظه‌ها به استفاده‌ای است که با هم از آن می‌کنیم، گناه و تلخی عدم شرکت فرزندان در سفره شادی و غم پدر، هزاران برابر، بیش از گناه ساختگی اجرای موهوماتی مانند سواره رفتن یا پیاده رفتن و خوردن و نخوردن و غیره است. متعصب به گمان واهی خود برای ترویج دین، دروغ گفتن را جایز می‌پندارد و ابا ندارد. به فرزندان بفهمانیم هر گردی گردو نیست و دنیا دار مکافات نیست، فضایی است برای شاد زیستن و شاد کردن.

دست افرادی را بگیریم که جویای دستی هستند که با کسب علم، بتوانند دست دیگران را بگیرند و به روشنایی ببرند، نه به تاریک خانه تعصب. درک آنچه را که دیده و شنیده و خوانده ایم کارساز خواهد بود، کتاب ها کاغذند و دانشگاه ها در و دیوار. شیفتگی غیر منطقی و مجذوب شدن به یک ایده تئولوژی و ذوب شدن در یک قالب فکری موهوم، چنان شکننده است که می تواند هر خانواده و جامعه ای را ویران کند.

انسانی که از بند دعا و قضا و قدر، رست و مهار زندگی خویش را خود به دست گرفت، در سرنوشت خود و جامعه مؤثر خواهد بود و خود و علم خویش را مسئول زندگی و جامعه خواهد دانست، نه آسمان ها را.

و افسرگرا همیشه سر به آسمان دارد نه بازوی خویش.

دوستان: حفظ کنیم آنچه را که ضروری است و نیاز داریم، و به دور اندازیم وسائل و موجبات عقب ماندگی ها را. معتقد وابسته به دعا، عاقبت خانه نشین خواهد شد. اطراف خود را نگاه کنید!

دعا و ثنا مُسکن است نه معالج.

همانگونه که حفظ شعائر عالی مذهبی وظیفه است، اعتدال و میانه روی در تمام مراحل لازمه زندگی است حتی در خود میانه روی.

فردی مطلع که قلبی مملو از عشق به هم نوع دارد، بسی با ایمان تر از دیندار یک سونگری است که همه چیز را فدای تعصب می کند و در این راه نشانی از محبت به هم نوع در او نیست. در پیروی از امر هم نوعت را مانند خودت دوست بدار و گفته آموزنده کل اسرائیل عره ویم زه لازه، فرزندان ما در آینده خواهند گفت، کل آدام عره ویم زه لازه آری دنیا به تدریج درک می کند همه انسان ها ضامن صلح و آسایش یکدیگرند نه تنها یک قوم و قبیله و هم وطن یا همشهری.

دنیا به حکم تکامل، به سوی جهانی اندیشیدن می رود، روزی بود که روستاییان می گفتند هم ولایتی، بعد شد هم شهری و در جمع هم وطن، روزی که بشر به مقامی برسد که بگوید هم نوع، به تمدن رسیده است، آن روز دور نیست، مقدمه آنرا در اروپا می بینیم که به تدریج دیگر نخواهند گفت اهل فلان مملکت، خواهند گفت

اروپایی، با پاسپورت اروپایی، و پول اروپایی! همانطور که در سطحی کوچکتر جامعه ایرانی مقیم ایسرائل دیگر نمی‌گویند اصفهانی، همدانی کاشی و شیرازی و غیره، می‌گویند پارس! که همه را شامل می‌گردد.

در آینده دور در آنجا که به قول سعدی رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند. در آن روز دلخواه، بدون توجه به دین خواهند گفت «هم‌نوع».

آری ادیان ارثی هستند ولی درک مطالب ارثی نیست

و یک نواخت نخواهد ماند. موهومات در بین تمام اقوام و ادیان وجود داشته و دارد، افرادی در این میان موفق و پایدار خواهند ماند که با حفظ اصول عقلانی، موهومات را طرد نمایند و چنان به قله‌های آگاهی برسند که از بلندی قله، با دید وسیع‌تر شخصاً به درک معنا برسند. چون درک دین اکتسابی است و هرکس نسبت به فهم خود از این مزرعه خوشه‌ای برمی‌دارد. گاهی دو خواهر و برادر بزرگ شده زیر یک سقف را می‌بینیم که هرکدام برداشت‌های متفاوت و مغایر با یکدیگر دارند، یکی قشری نابینا، دیگری خردگرای آگاه.

یکی از شرکت‌های کفش اشتباهاً، هم زمان، دو نفر از فروشندگان شرکت را به یکی از جزایر کارائیب که دارای یک صد و پنجاه هزار نفر جمعیت بوده می‌فرستند.

بعد از چند روز یکی از فروشندگان با رئیس کمپانی تماس می‌گیرد و می‌گوید، اینجا همه پا برهنه و فقیر هستند، ما نخواهیم توانست در اینجا کفش بفروشیم من امشب برمی‌گردم.

فردا صبح فروشنده دیگر تماس می‌گیرد و به رئیس می‌گوید، عجب بازار خوبی است، اینجا همه پا برهنه و زحمت کش هستند فعلاً پنج هزار جفت کفش بفروستید، من تصور می‌کنم ما بتوانیم سالیانه به راحتی یک صد هزار جفت کفش در اینجا بفروشیم. یقیناً کارگری که کفش به پا داشته باشد، بازده و درآمد بهتری خواهد داشت و هر سال فروش ما بالاتر خواهد رفت. آری هر دو از یک کمپانی برای یک هدف مشترک، هم زمان به یک جزیره رفته بودند.

یکی با تاریک اندیشی می‌گوید خیر، دیگری با بینش و فهم بهتر، توام با دوراندیشی

می‌گوید آری و برای خود و شرکت و جامعه خویش کسب درآمد و آبرو می‌کند. یکی فرزند خود را به تشویق گمراهان، یا در اثر مغزشویی ایشان به مکتب، برای تحصیل اوهام و خرافات می‌سپارد یا می‌برد که با دارا بودن ظواهر و افکار مغایر با زمان دیندار! بماند، دیگری در عین حفظ هویت، فرزندان خود را برای کسب علوم روز به دانشگاه‌ها می‌فرستد یا خود می‌روند که آگاه بمانند و فردا بتوانند فردی مفید برای خود و جامعه و فرزندان خود باشند نه آن که به نام دین، فرزندان زیاد سربار، برای خود و جامعه به بار آورند، آیا فرزندان ما که با حفظ تعادل به دانشگاه‌ها رفتند بی‌دین شدند؟

راز کامیابی ملت‌ها و خانواده‌های کامیاب آن بوده که هرگز با آنچه دانسته‌اند قانع نبوده و در صدد کسب آگاهی‌های زمان خود و فرزندان خویش بوده و دریافته‌اند که انسان هر آنچه را برای خود یاد گرفته، با خودش می‌میرد ولی آنچه را برای فرزندان و هم‌نوع انجام داده ماندنی خواهد بود.

دوستان:

توانایی بهره‌برداری نشده، ناتوانی مطلق است.

اتلاف فرصت‌های طلایی جوانان به عنوان کشف تفسیرهای طلایی از کتاب‌ها و انتقال مطالب غیر قابل استفاده به ذهن ایشان هدر دادن فرصت یادگیری جوانان است، در باره یادگیری مطالب درس‌های روزانه ایشان با آنها بحث کنید تا بتوانید قضاوت کنید و بدانید.

حیف از طلا که خرج مطلقاً کنند کسی با کج حساب عشق چه سودا کند کسی
دندان که درد هان نبود خنده بدنماست دکان بی‌متاع چرا وا کند کسی

آری،

تنها از طریق علم و تکنیک، صلح جهانی را نمی‌توان حفظ کرد. باید به تدریس و تبلیغ معنویات توجه داشت، چون تنها چراغی که هرگز فراموش نخواهد شد چراغ معنویات است که تورا پرچمدار آن است.

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که فاقد اخلاق گشت زنده نیست

و جدان چراغیست که در همه جا برای شناخت واقعیت ها نور می پراکند و وسعت سفره و جدان بر عسرت تلخ تعصب برتری دارد. تا روزی که دست مایه دین مانند امروز، انجام دوگانگی و جنایت باشد، خانواده ها و دنیا روی آرامش نخواهند دید.

دینداری، مانند آب زلال، خوب است به شرطی که در آن غرق نشویم، ایمان پاک هرگز به کسی خیانت نکرده و نخواهد کرد، گمراهانند که آن را ملبه قرار می دهند. راستی با دارا بودن چه شرایطی می توان به کسی گفت دیندار، مذهبی؟ آیا جز انسان بهتر بودن و ظاهر و باطن یکسان داشتن و حفظ تعادل و به بشریت خدمت کردن چیز دیگری هست؟ افسوس که:

واعضان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگری کنند

گوئیا باور نمی دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

خانواده های گرفتار را نگاه کنید تا معنی بهتر این دو بیت را دریابید و بدانید جامعه مقصر است که به مروجین موهومات به گمان ثواب، یاری می رساند.

ظالمی را چون بینی بخت یار عاقلان تسلیم کردند اختیار

یکی از دانشمندان می گوید:

گاهی اندکی آگاهی انسان را از خداوند دور می کند، اما دانش بسیار، انسان را به خدا و ایمان توأم با اخلاق نزدیکتر می کند.

بر سر در مدرسه نظامیه بغداد که یکی از معتبرترین دانشگاه های مذهبی زمان خودش بوده، نوشته شده بود:

علوم عقلی را به این مکان راه نیست!

افسوس و صد افسوس که هنوز عملاً در سر در همه مکتب های قشری این اعلان نصب است و تنها خردگرایان و صدمه دیدگان از دین آلوده، به مصداق: گل با آن لطافت آبی از گل می خورد غصه گمراه را آن فرد عاقل می خورد!

می توانند آنرا بخوانند! بله اداره کنندگان مکتب‌ها برای خودشان از هر عاقلی عاقل‌ترند منتهی برای ردگم کردن گاهی حرف‌هایی از هم‌ردیفان خود نقل و تبلیغ می‌کنند که با عقل‌سازی ندارد! و علوم عقلی را به آن راهی نیست! و هرچا، درمانند به تفسیرات عذر بدتر از گناه متوسل می‌شوند و بالاخره می‌فرمایند، اینها رمز است، یعنی ما می‌فهمیم و شما بهتر است نفهمیده پیروی کنید، دین یعنی این!

گناه افرادی مانند Wycliffe و Tyndale و Dale که کشیشان خدانشناس آنها را زنده زنده سوزاندند، این بود که گفته بودند کتاب انجیل را باید به زبان عامیانه ترجمه کنند تا از انحصار کشیشان خارج شود. واپس گرا دوستدار ناآگاهان است و خردگرا دوستدار جمع آگاهان.

واپس گرا در صدر زندانی کردن اذهان است، آگاهان در صدد روشن کردن اذهانند. زیرا واپس گرا خوب می‌داند ذهنی که به آگاهی برسد از او دور خواهد شد و او و گروه او منزوی خواهند ماند.

واپس‌گرایی و مبارزه با آن قدمتی معادل تاریخ ظهور ادیان دارد در این میان امروز بسیاریند افراد خیرخواهی که معتقدند این گفتن و نوشتن‌ها مایه آبروریزی است در حالی که خبر ندارند چنانچه خودمان مشکلات داخلی خود را تذکر ندهیم، دیگران به دلایلی دیگر خواهند نوشت که دو نمونه آنرا، یکی به نام دیگ به دیگ می‌گوید... نقل از کیهان پُرتیراژ چاپ لندن شماره ۵۴۷ به شرح ذیل ذکر می‌کنم:

دیگ به دیگ...

از خیراندیش

«روزنامه رسالت (سه شنبه ۲۵ بهمن) خبری انتشار داده است بدین قرار: «تهران - واحد مرکزی خبر - خاخام بزرگ طایفه یهودیان غربی اسرائیل فتوا داد که یهودیان می‌توانند برخی مواقع در روزهای شنبه شپش بکشند ولی نباید کاری به موش‌ها داشته باشند. خاخام اسرائیلی گفت شریعت یهود اجازه می‌دهد تنها شپش موی سر در روز شنبه کُشته شود چون امکان تکثیر دارد.»

با این حال، وی شانه کردن موی سر برای خلاص شدن از شر شپش را ممنوع می‌داند و می‌گوید آئین یهود هرکاری را در روز شنبه حرام می‌کند و اگر شپش به لباس چسبیده بود باید آهسته آن را جدا کرد. همین خبر حاکی است که وضع موش فرق می‌کند و روز شنبه نباید موش‌ها را کشتن بلکه می‌توان از دم گرفتشان و به جایی دور بُرد».

به لطف نکته سنجی و هوشیاری و درک حرفه‌یی سردبیر روزنامه است که چنین خبری جای شایسته خود را پیدا می‌کند و به نظر خوانندگان می‌رسد و حتی کُند ذهن‌ترین آنها به مانند نگارنده این سطور - متوجه مطلب می‌شود و با خود می‌اندیشد و واقعاً چه غم‌انگیز است، در عصری که این همه مسایل پیچیده در برابر نوع بشر قرار دارد، خاخام بزرگ طایفه یهودیان غربی اسرائیل کُشتن موش و شپش را در روز شنبه یک مسأله اساسی فرض کرده و برخورد واجب دانسته است راجع به آن فتوا بدهد.

به راستی چطور آقای خاخام فکر نکرده است طرح چنین مطالب موجب افتخار نیست. به عکس دین را مبتذل می‌کند. دین را موهن می‌کند، دین را سخیف می‌کند. به کسانی که نظر مساعدی نسبت به دین و مذهب ندارند مجال می‌دهد تا بگویند دین را همانا باید برای کسانی گذاشت که کُشتن شپش و موش مسأله زندگی آنهاست.

دیگرانی هم که نسبت به اساس دین آن گونه فکر نمی‌کنند لاجرم خواهند گفت بفرمایید! درخاستگاه مذاهب توحید، در سرزمینی که پیچیدگی اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن در شمار مهمترین مباحث بین‌المللی است، عالی جناب پیشوای محترم مذهبی، فارغ از تمامی این مسایل، فارغ از جنگ و ترور و خرابکاری و کُشتار تمام ناشدنی، کُشتن موش را در روز شنبه حرام فرموده‌اند.

ضرب‌المثل معروف فارسی:

«دیگ به دیگ گوید رویت سیاه» ملاحظه بفرمائید کدام نوشته دردناکتر است. به گمان نگارنده این فتوا از بنیاد ساختگی و دروغ است ولی با توجه به فتوهای طنزآلود مشابه قشریون و الامقام! همان‌ها که آمده‌اند برای بقا زیر ابرو بردارند،

چشم عروس را کور کرده‌اند، متوجه می‌شویم این اعمال گمراه کننده بازده بسط ۳ کلمه دستور بسیار پسندیده یک روز تعطیل در هفته به ۳۹ تا دستور ملایان است، که به گمان غلط خود برای حفظ امریه، قید و بندهایی بر آن افزوده‌اند. آری بازده فتوهای استهزاآمیز ایشان است که موجب دوری خردگرایان گردیده است. مدرسین مسئول، از خطا عبرت گرفتن نشانه دانایی است به جای قید و بند بستن منتهی به نابینایی، از طریق علم و اطلاع روز در صدد باز کردن چشمان فرزندان باشیم، بسیاری از عذرهای مذهبیون بدتر از گناه بوده، قیدها دوام نداشته و هرگز نخواهند داشت.

در مورد انسان، قید بهتر، همان تفهیم بهتر است، نه بند محکم تر.

مدرسین مسئول، وظیفه امروز شما بازنگری علمی تفسیرات واهی است نه تدریس آنها، از ذکر بسیاری از فتوهای ملانصرالدینی معذورم بدارید!! قابل تکرار نیستند. برای اینکه بدانیم دیگران چگونه برداشتنی دارند مقاله دیگری به نام حاخام و خیار نقل از کیهان چاپ لندن به تاریخ ۲۸ سپتامبر سال ۲۰۰۰ که به قلم آقای صدرالدین الهی نوشته شده تقدیم می‌گردد:

«خیال نکنید که دخالت دین در کار مردم محدود به جمهوری اسلامی ایران است، نه خیر، در اسرائیل که از هر جهت مدعی دمکراسی و آزادی عقیده است، علمای اعلام و ربایان عظام از چنان قدرت و سطوتی برخوردارند که می‌توانند به همه کار امت موسی کلیم‌الله کار داشته باشند حتی به کار خیار خوردن آنها!!

امسال در جشن سال نو یهودی خیار جزء مکروهات است و صاحبان ریش و کلاه خیار تولید شده امسال در خاک اسرائیل را مکروه اعلام کرده و خوردن آن را میان یهودیان راستین حرام دانسته‌اند. می‌پرسید چطور؟

در کشور صد در صد مذهبی اسرائیل (دولت اسرائیل دولتی است سکولار) برای آنکه همه چیز با قوانین شرع انور مطابقت داشته باشد باید که نوعی فتوای حلیت در مورد آن چیز، خواه خوردنی و خواه پوشیدنی صادر شود. احکام این حلیت که در مجموع با نام «کاشر» شناخته شده، آنقدر پیچیده است که حتی

مومن‌ترین مومنان را از وحشت عذاب آخرت در امان نمی‌دارد.

از جمله این احکام یکی حکم توراتی «شه می‌تا» است. به موجب این حکم هر زارع یهودی باید شش سال زمین را بکارد و سال هفتم را به زمین استراحت بدهد. این حرف در اصل و برای روزگار زراعت چوپانی درست است. در اصطلاحات زراعی ما هم سال «آیش» برای زمین منظور می‌شده است.

اما در اسرائیل با آن دشواری کشت این حکم موسوی را رعایت کردن امری بس دشوار است. بنابراین علمای اعلام راه حلی برای این کار پیدا کرده‌اند. یعنی به راحتی یک کلاه شرعی برای آن تراشیده‌اند. کلاه شرعی این است که زارع موسوی مذهب در سال «شه می‌تا» باید زمین خود را به یک خارج از مذهب فرضاً مسلمان یا مسیحی اسماً بفروشد به مبلغ‌المعلوم که قاعداً چند درهمی بیش نیست و مدت‌المعلوم که آن هم یک سال است بعد خریدار روی آن زمین هرچه می‌خواهد بکارد و چون زارع خارج از مذهب است خریدن و خوردن محصولش اشکال شرعی ندارد. این کار در اسرائیل بسیار متداول و معمول است و تا به حال نشده که محصولی غیرکاشر اعلام شود.

اما امسال که گویا سال آیش جالیزهای خیار بوده و این جالیزها هم مال یک فرد یا یک کمپانی است، ربایان رفته‌اند و با اردنی‌ها و لبنانی‌ها قرار گذاشته‌اند که خیار امسال را از آنها بخرند و از طریق تطهیر خیار مسلمان یا مسیحی گشته و جوهراتی به خزانه دین پرداخته شود. حالا باید مفصلاً شرح این دعوا را در روزنامه‌های اینجا بخوانید که چطور کار خیار بالا گرفته و خیار و خیار کار اسرائیلی که مقررات «شه می‌تا» را رعایت نکرده به در دسر «کراحت خیار» افتاده و خیار وطنی مکروه اعلام شده است. مهر خاخام به خیار نخورده و لاجرم مومنین دست به خیار نمی‌زنند تا مبادا با سر به آتش جهنم درافتند و در آنجا به یاسر عرفات و انور سادات محشور شوند.»

دکانداری دینی محدود به یک محدوده جغرافیایی و یا یک دین خاص نیست. هر جا که واسطه‌ای میان یک باور فکری و یک باور کننده متفکر قد برافرازد همین معرکه برپاست.

شرم دارم عین اعلامیه به اصطلاح ربای ایرانی! و همکاران او را در باره فتوای عدم خرید! محصولات کشاورزی اسرائیل (به دلیل فوق) را در اینجا تکرار کنم. آیا هنوز هم می فرمایید سر را زیر برف کنیم یا بیدار شویم؟ تا بدانیم ما قادر نیستیم دیگرانرا کنترل کنیم ولی قادریم واپس گرایان را از خود دور و آلوده نشده‌ها را آگاه کنیم. با بی تفاوتی و سر به زیر برف داشتن مشکلات برطرف نخواهند شد، زندگی نامه ملی که در جهل موهومات منقرض شدند در جهل موهومات بوده است. در اینجا روی سخنم به منتقدینی است که برای حفظ اوامری مانند شمیثا یا مراعات دستورهای مشابه ایام پسخ، کلاه شرعی خرید و فروش به غیر، از ابتدا در اروپای شرقی بعد در همه جا توصیه و تبلیغ! می فرمایند می باشد. چنانچه شما به حق، معتقدید دستور شمیثا برای حفظ و رشد مواد معدنی مورد لزوم زراعت در خاک است، و امروز نمی توان آن را اجرا کرد، تبلیغ مهمل خرید و فروش دروغین به غیر برای چه؟

به هر حال در همین سال طبق فرضیه غلط شما از زمین استفاده می شود، منتهی به نام غیر یهودی! آیا برای اجرای قوانینی که امروز با توجه به علم کشاورزی و غیره قابل اجرا نیستند باید خود و نسل های آینده را گول زد که قانون محفوظ بماند؟ کدام قانون؟ دستورها و مجریان مصنوعی؟ این گونه اعمال حفظ قانون است؟ یا نفی شرعی، در لباس مبارزه با واقعیت‌ها؟ زیر نقاب تفسیر!! تا کی خواهید توانست دیگران را در قفس کلاه شرعی! زندانی کنید؟ این گونه اعمال شما ارشاد است یا گمراهی؟

در ادامه جواب به دوستانی که می گویند نباید گفت و نوشت، نگارنده معتقد است ناگفتنی هایی را که در سابق نمی شد گفت امروز که می توان، باید گفت، شهامت آنست که انسان در حد معلومات خود حرفی منطقی برای گفتن داشته باشد و بگوید و برای مانند بنویسد، تنهاگفتن شهامت نیست نگفتن بزودی است.

هدف نگارنده پیروی از روش واقع بینانه معتدل اجداد خودمان است نه پیروی از این یا آن، جالب است که ربای Eric H Yoffi رییس اتحادیه ۹۰۰ کنیسه‌های ریفرم در آمریکای شمالی ضمن نطق سوم آگست ۲۰۰۷ خود در شیکاگو

می‌گوید:

«من در مقام یک یهودی می‌دانم که کُتب مبارک ما آکنده از پیشنهادهای ضد و نقیض هستند و در میان بخش‌هایی مشاهده می‌شوند که خشونت را ترویج می‌کنند و بدین ترتیب به حساسیت‌های اخلاقی تخطی می‌کنند. چنین کتاب‌هایی در همه مذاهب مسیحیت و اسلام هم یافت می‌شوند.

اکثریت قریب به اتفاق یهودیان با تفسیر کردن کُتب در راه سازندگی، خشونت را رد می‌کنند، ولی اقلیت کوچک بنیادگرا در عوض، به تفاسیر مخرب روی می‌آورند.

در چنین مواقعی وظیفه من به عنوان ربای این است که آن اکثریت معتدل و غالباً خاموش را فراخوانم و آنها را تشویق نمایم تا جانب اصول اعتدال را که اعتقادات آنها دایره‌های عالی یهودیت را در بر می‌گیرد مراعات کنند.

شما نمی‌توانید با خلق دوزخ در روی زمین، به بهشت راه یابید.»

فریاد از دست خود بزرگ بینان و فاجعه آفرینان فرصت طلب.

مولانا می‌گوید:

کودکی با خویش تنها ساختی	جوز با خود جمله تنها باختی
آن یکی پرسید از وی که‌ای غلام	از چه تنها جوز می‌بازی مدام؟
چون که هم‌سالان بسی هستند چون	بایکی زیشان نبازی تو کنون
گفت میری (آقائی) دوست می‌دارم بسی	تا همه من میر باشم نه کسی!!

کنفوسیوس می‌گفت: اکثریت با کسی است که حرف حق می‌گوید چون همانطور که با روشن نمودن یک چوب کبریت می‌توان آتش بزرگی ایجاد نمود با دیدی حقیقت‌بین می‌توان جامعه‌ای را دگرگون کرد.

دوستان، به طوری که می‌بینیم، با وجود مشکلات بی‌شمار، دنیا رو به تحول و تکامل دارد و برای همیشه نمی‌توان نقاط ضعف را مخفی و ندیده گرفت، برای مثال جوانان در هنگام قرائت کتاب‌های مذهبی، بسی بیش از شنیدن برخلاف گذشته، به متن ترجمه کتاب‌ها توجه دارند نه به زبان‌های اصلی که آنها را نمی‌فهمند.

این تحولی است که به مقتضای زمان، واقع بین باشیم و به معانی بنگریم نه به ظواهر چون پیشرفت طبیعی بشر تابع هیچ دین و قانونی نیست جز تکامل.

تکامل مانند زایمان یک زن است که خود مادر و بستگان، حتی دکتر، اختیاری در توقف طبیعی زایمان ندارند و چنانچه بخواهند به تعویق بیاندازند، به قیمت جان مادر و فرزند تمام خواهد شد.

واپس گرایانی که از طریق خلق شایعه در صدد جلوگیری از خردگرایی پیروان ادیان برمی آیند موجب مرگ معنوی دین و دیندار و دوری از کاروان تمدن و تکامل جهانی شده و خواهند شد. می گویند:

یکی از سلاطین از ملانصرالدین می خواهد که در باره همه ادیان و فرقه ها تحقیق و مطالعه کند و نتیجه را به عرض برساند! بعد از مدتی، ملا نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را در یک کلمه بعرض ملوکانه میرساند و می گوید هویج.

شاه توضیح می خواهد، ملا می گوید دین مانند هویج است.

عده ای به خوبی می دانند آنچه از زمین بیرون زده است و دیده می شود، قسمت اصل نیست و به مصرف علوفه میرسد. ولی آگاهان از قسمت اصلی که پنهان است و دیده نمی شود، مطلع اند و به موقع از آن بهره مند می گردند. و هویج بی تقصیر است.

آری واپس گرایان، موهوم پرستان و خرافاتی ها آنچه را از زمین بیرون زده و به ایشان نشان می دهند می بینند ولی خردگرایان، باطن و معانی را می نگرند و نگران صدمات اعمال واپس گرایانند.

اینجاست که دسته بندی های قشری، یعنی سطحی نگر، و خردگرایان درون گرا و غیره پدیدار گردیده و می گردند. به گونه ای که گروهی برای حفظ عقاید پوچ و منافع گروهی خویش، مردود دانستن آنها، حتی تردید و بحث را گناه! جلوه میدهند. آری گفتن موجب حفظ آبروست و نگفتن، ننوشتن و آگاهی ندادن موجب هتک آبروست.

چنانچه اجداد ما توانایی حذف موهومات را داشتند، مهملات منتسب

به دین منسوخ شده بود و بعنوان ارثیه به ما نمی رسید

تنها گمراهانند که لباس تقدس به موهومات می پوشانند و دین را خدشه دار می نمایند و گرنه، دین این نیست که جلوه می دهند. جلوگیری از خطر واماندگی وظیفه است. اجداد ما چنین امکاناتی نداشتند بیاپید از بدبختی های گذشته خود و دیگران تجربه بیاموزیم.

مدرسین مسئول، وقتی که چمبرلین نخست وزیر انگلستان حدود ۶۵ سال پیش، قبل از جنگ جهانی دوم، خوشحال از جلسه ملاقات با سران آلمان نازی به لندن برگشت و گفت برای آرام کردن هیتر ملعون، با واگذاری قسمتی از خاک چک اسلواکی به آلمان موافقت کرده همه حاضرین برای او دست زدند به جز یکی از وزیران که با صدای بلند گفت این عمل خطای شما باعث جری شدن متجاوزین خواهد شد و دیدیم که آن یک نفر درست گفت و بیش از نیمی از مردم دنیا جریمه عمل اشتباه نخست وزیر را دادند!

آیا باید با بزدلی از اظهار واقعیات حذر کرد؟ و خطاها را تکرار و به نام دین تدریس نمود؟ تبلیغ آزاد اندیشی موجب آزادگی است. در زلزله بزرگ لوس آنجلس سقف کلیسائی در همسایگی کنیسای بزرگ قدیمی شهر شکاف برداشته بود و قابل استفاده نبود.

ربای عاقل کنیسا، نزد کشیش کلیسای همسایه می رود و می گوید شما می توانید تا انجام بازسازی کلیسا، در روزهای یکشنبه از سالن کنیسای ما استفاده کنید. کشیش با تشکر فراوان پیشنهاد ربای را می پذیرد، و برای مدتی مراسم صبح یکشنبه ها را با حضور هزاران نفر مسیحی در سالن کنیسا برگزار و بعد از اتمام بازسازی کلیسا، کنیسا را با تشکر فراوان ترک می کنند.

این است آزاد اندیشی، این است هلولیا تمجید باد، این است قیدوش هشتم، (تحسین نام خدا) نه گفته و نوشته های مهمل ناگفتنی تاریک اندیشان دیروز و امروز، در موارد مشابه و ایجاد هیلول هشتم! (خوار نمودن نام خدا).

نگارنده معتقد است چنانچه این گونه آزاداندیشان و به گونه ای دیگر،

سخنرانی حاخام ییدییا در مسجد مسلمانان، به معنای قیدوش هشتم، در میان نبود یهودیت در گالوت پایدار نمی ماند.

دوستان: هرگز به دلیل خردگرایی یا واپس گرایی فلان افراد، تحت تأثیر قرار نگیریم، از دانش روز و عقل خود یاری بگیریم.

اعتقاد به مسایلی نادرست، هرچند از طرف افراد بی شمار و مهم و حتی نظر مذهبی یا غیر مذهبی، نوشته و نانوشته ابراز شده باشد چیزی از نادرستی آن نمی کاهد. در پی گول زدن خود و دیگران و حفظ تصنعی دین، به امید بقای دین و در حقیقت بقای موهومات نباشیم در صدد تفهیم هدف قانونگذار باشیم، کمبود جمعیت و فرار از دین، و سوءاستفاده از دین بازده فرضیه غلط دین به ظاهر حکم می کند است که می بینیم در بسیاری از نقاط دنیا، از دین چیزی جز ابزار نمانده و کسی را کاری به معنا نیست و کوشش در حفظ ظاهر است و به ظاهر دیندارانند که مذهبی اند که برای تظاهر، قبل از هر چیز به ظاهر خود و فرزندان مفلوک خویش می پردازند. و بجای اینکه قوانین را به شکل و شمایل و فهم امروز در آورند، فرزندان مفلوک را به شکل و شمایل و فهم زمان وضع قوانین در می آورند، و بدتر آنکه دیگران را به ورطه ناآگاهی در لباس آگاهی می برند.

آیا ایمان، ارتباطی با تظاهر و کلاه، ارتباطی با مغز دارد؟

گول زدن خود و دیگران! کار کوتاه بینان است که تصور! می کنند دیگران نمی فهمند! و سکوت ایشان را دلیل موافقت آنها می پندارند.

شنیدم اسحق شامیر نخست وزیر سابق کشور اسرائیل عده ای از والامقامترین سران قشریون را دعوت و از آنها خواسته بود جوانان قشری را به سربازی بفرستند، ایشان بعد از یک هفته مشورت! به نزد نخست وزیر بر می گردند و می گویند ما پس از مشورت های زیاد بین خودمان، به جای موافقت با دادن سرباز تصمیم گرفتیم از این به بعد بیشتر برای موفقیت شما دعا کنیم!! (اینجاست که نگارنده با، دعا مخالفت دارد و دعا و دعاگو را مردود می داند. نه دعای پدر مادر، نه دعای دردمندی را که از درد رهایی یافته. آری این ها هستند که دین و دعا و حتی خدا را بزر سوال می برند.)

آیا به دلیل وزن کلاه باید اندیشه و استدلالات پوچ چنین افرادی را منطقی دانست!! یقین بدانید چنانچه آنها دلیل سکوت نخست وزیر را در نگاه عاقل به سفیه او می خواندند شرمنده می شدند. آری استراحت در ایام مقدس خوب است ولی، به تایید واضعین قوانین، به قیمت قبول خطرات نمی ارزد. چنانچه ژنرال شارون در روز گیپور جنگ شش روزه، به حرف ملا در حال عبادت بود، موقعیت امروز وجود نداشت. طبق فرمان تورات مقدس حفظ جان، بر هرامری ارجحیت دارد. این خشک اندیشانند که منطقی نمی پذیرند و گرنه فرمان ها منطقی اند.
حافظ می گوید:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است

کلاهی دلکش است اما، به ترک سر نمی ارزد
بدبختانه جاده ها مملو از پرتگاه ناهموار و ناهمگونی ها و توأم با اتهامات پوچ مذهبی یا لامذهبی و غیره همیشه بوده و خواهد بود آیا باید ترسید؟ از کی بترسیم که عقیده خود را پنهان کنیم؟ نگارنده کاملاً به عکس العمل های مثبت و منفی این نوشته واقف است، هر فردی نسبت به فهم و درک خودش برداشتی خواهد داشت و معتقدم.

گر از هر باد چون بیدی بلرزی اگر کوهی شوی گاهی نیرزی

خوش آیند یا آزرده گی، فرع قضیه است، من نوشته ام. موافقین و مخالفین هم بنویسند، مصلحت امروز و فردای فرزندان را باید در نظر گرفت. در عاقبت امر، این اکثریت مردمند که قضاوت خواهند کرد نه آن... افسوس که:

گفتن از زنبور بی حاصل بود با یکی در عمر خود ناخورده نیش

اگر ما حقا مدعی هستیم که فرهنگ و قوانین غنی داریم باید

قبول کنیم که این فرهنگ و قوانین غنی توانایی پاسخ

دادن را هم داراست نه سکوت و بی تفاوتی

و سازگاری با مهملات و مهمل گوین. از ترس های بی جا بپرهیزیم. یکی از بزرگان می گوید: حتی سلام از روی ترس حرام است، چه رسد به اجرای مهملات، از ترس و اضعین آنها، یعنی گناه ساختگی.

فردی نزد حکیمی می رود و می گوید خاموشی کلید سلامتی است حکیم پس از اندکی تعمق می گوید، درست می فرمایید سکوت بی جا هم می تواند قفل فهم باشد. سعدی می گوید: دو چیز طیره (زایل کننده) عقل است، دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی.

جان استوارت مایل فیلسوف انگلیسی جمله معنی داری به کار برده که بی شباهت به نحوه نگارش نگارنده نیست.

او می گوید در مقام اندیشمند ورزی و تفکر، من به تنهایی روی دو پای خود نایستاده‌ام بلکه برشانه صدها فیلسوف و متفکر و شاعر هنرمند و اندیشمند امروز و عصرهای قبل از خودم ایستاده‌ام. به عقیده نگارنده، صداقت در گفتار و نوشتار، بزرگترین ارزش در نویسندگی و بیان اندیشه است که نویسنده را قادر می سازد بهترین و ساده‌ترین امکان ارتباط را با خواننده برقرار کند.

با توجه به اینکه علم و تجربه و دانایی و نوشتن هم ترکیبی از اختلاط و جذب و بسط آنها دارد، و در راه تکامل و تحرک پیوسته در حال پیشرفت است، چه بهتر که نویسنده نیز با آنها همراه گردد.

در سخنان بزرگان و اشعار و مثل های عامیانه و وقایع آموزنده جهان غالباً حکمت های عمیقی نهفته است که انسان در شرایط عادی از این گوش می شنود و از آن گوش خارج می کند. اما به کار بردن آنها در موقعیت مناسب نشانه آن است که نویسنده روی شانه های ادبا ایستاده است و عمق معنای گفته های آنانرا همراه با مطالب مورد بحث ارائه می کند، و حلاوتی خاص به نوشته می بخشد.

در حقیقت شعر متناسب با مطلب، تخته پرشی است برای خلق یک نوشته مؤثر، به طوری که می تواند همه خصوصیات و عقاید و اندیشه های نویسنده را به شهادت دانشمند یا شاعر مربوط القا، و نویسنده و خواننده را مجاب و تسلا دهد!

دید مجنون را یکی صحرا نورد
 در میان بادیه بنشسته فرد
 صفحه‌اش صحرا و انگشتش قلم
 در میان خاک می زد او رقم
 گفت‌ای مجنون شیدا چیست این؟
 می‌نویسی نامه؟ بهر کیست این؟
 گفت مشق نام لیلا می‌کنم
 خاطر خود را تسلا می‌کنم
 ناچشیده جرعه‌ای از جام او
 عشق بازی می‌کنم با نام او

نگارنده نیز در موقع نوشتن و بهره‌وری از امثال و حکم و اشعار آموزنده هم
 فکran خویش احساس می‌کنم تنها نیستم بلکه با نام خود و دیگران با همه کسانی
 که دوستشان دارم عقاید خود را تقسیم می‌کنم که دوستان نیز با ترویج این
 نوشته، خود را سخنگوی این کتاب حس کنند تا این عقاید بتوانند مکان خود را در
 جامعه بیابند و بمانند.

یکی از دوستان شفیق گفت: آیا در دنیایی که بسیاری، جز مادیات به چیزی
 نمی‌اندیشند و برای دستمالی، قیصریه را به نام دین یا وطن و غیره آتش می‌زنند،
 صرف وقت برای نوشتن مسائلی که سود مالی ندارد دور از عقل نیست؟
 گفتم حق با توست، ولی عقل را به آستانه عشق راهی نیست و راز این پرده نهان
 است و نهان خواهد ماند.

خواهند همه خرمی و شادی را
 آسایش و آرایش و آبادی را
 من دیگرم و نمی‌فروشم هرگز
 با هیچ بها نعمت آزادی را
 القصه اگر ز قشری می‌ترسیدم
 گرد قلم خویش نمی‌گردیدم

نگارنده صرفنظر از بی توجهی به نیش هذیان گویان، نوش قلم را به جان
 می‌خرد چون واقف است تا وقتی که در زیر ادعای ترویج دین منافی پنهان است
 همواره باید در انتظار چسباندن وصله بی دینی و غیره بود! اما به گفته سعدی:

متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد. لذا، انتقادهای منطقی را
 می‌پذیرد و بقیه را با شکرخندی پذیرا می‌شود و خواهد شد.

آقای صدرالدین الهی نویسنده توانا چه زیبا گفته‌اند: قلم حرفه ما را از نی نیزه
 نساخته‌اند، تا با آن جگری بشکافیم، این قلم را از جگن وحشی عشق و محبت
 آفریده‌اند که با نوازش هر گردشش بتوان انسان را چون گُل به شکفتن و مهر

وزریدن و اداشت. مارک تو این می گوید: محبت زبانی است که نابینایان می توانند آنرا ببینند و کرها بشنوند و لال ها تکرار کنند! و یا، محبت کالایی است که با آن همه چیز را می توان خرید. ولی خود، قیمتی ندارد.

دوستان، فرزندان ما قبل از دینداری، به سواد و قدرت تشخیص خوب از بد احتیاج دارند که بتوانند از اوامر دینی بهره برداری بهتری بنمایند. بشر، برای ارشاد دین به دنیا نیآمده، دین برای ارشاد او ارائه شده، ما در خدمت قوانین دینی و اجتماعی نیستیم، این قوانینند که برای تامین زندگی بهتر در خدمت بشر گذاشته شده است که با مراعات صحیح، بشر قادر باشد به خود و جامعه خویش خدمت کند. این خدمات روزی به شکل شکار بهتر، آب از چاه کشیدن و امثال آن بود.

امروز بهره برداری از علم است نه تقلید از قصه ها و موهومات. طبع بشر از ابتدای کودکی شیفته و فریفته شنیدن و ساختن و گفتن قصه و روایت بوده است. کتب مذهبی با آگاهی از این خصیصه، از هنر قصه سازی برای تفهیم بسیاری از نکات، با توجه به زمان و معلومات گوینده و شنونده، مطالب بی شماری را در طول تاریخ، به وسیله داستان در اختیار پیروان ادیان گذاشته اند. امروز بسیاری از مروجین ادیان به جای ارتقاء سطح آگاهی ها، سعی داشته و دارند که پیروان خود را در محدوده فکری و ذهنی داستان های عهد عتیق نگه دارند، به گونه ای که می بینیم، برای حفظ و نگه داری پیروان در این چهارچوبه حتی، به شبیه سازی قهرمانان این داستان ها می پردازند که پیروان ناآگاه از طریق سمعی و بصری تشویق و در این گردونه بمانند، امروز هم آنانی که به گمان خود می خواهند دین بمانند، به غلط به ماندن مصنوعی می پردازند و آنرا حفظ هویت می پندارند و تقلید را بجای تفهیم تبلیغ می فرمایند. آری هدف ماندن بوده است نه تفهیم واقعیات. در این میان، بزرگترین زرنگی موفقیت آمیز واپس گرایان این بوده که توانسته اند مجریان موهومات را دیندار و مخالفین را بی دین جلوه دهند. آیا اجداد ما که چنین باورهایی مانند قشریون امروز را نداشتند و توانستند قرن ها در محیط تبعیض، هویت خود را به خوبی حفظ کنند دیندار نبودند؟

مولانا می گوید:

بشوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقدِ حال ماست آن

نقدِ حال خویش را گر پی بریم هم ز دنیا هم ز عقبی برخورداریم

عشق به تکامل فردی و اجتماعی را به نام دین در جوانان سرکوب کردن و آنان را از قدرت خارق‌العاده معنوی نهفته در خودشان بیگانه ساختن و به دعا و ثنای دایمی پیوند دادن گناهی است غیر قابل جبران و تنها سرنوشت این گونه افراد نخواهد بود، سرنوشت تلخ کل جوامع و آینده فرزندان ما خواهد بود که آنها را از ترس تبلیغ مهملات به کام مار غایب خواهد کشاند که به گفته صائب باید گفت:

ز دست غیرنالم چرا که همچو حباب همیشه خانه خراب هوای خویشتم
تبلیغات واپس گریان و اصرار در برگرداندن جوان‌ها به سطح فکر و شکل و شمایل جوان‌ها به زمان و وضع قوانین، مانند داستان گوته است که می‌گوید شاگرد جادوگری فقط ورد سحرآمیز اشعارش را برای بیرون آوردن دیو از بطری آموخته بود ولی وقتی گرفتار شد که فهمید ورد برگرداندن دیو به داخل بطری را نمی‌داند!

آیا این جوانان بدون تجربه و معلومات علمی، قادر خواهند بود که فردا خانواده پُراولاد خود را اداره کنند؟ وظیفه پزشک، شفای بیمار است نه فلج کردن او، آزادی پرستش یکی از اساسی‌ترین خواسته‌های مشروع بشر است پرستش‌ها و پرستنده‌هایی را باید پرورش داد که در عین حفظ باورهای عقلائی خود به حریم دیگران تجاوز نکنند.

اعتقاد به دعا و ورد خواندن و زیارت امامزاده‌ها و هدیه دادن به متولیان بیکار از قدیم‌الایام رایج بوده حتی هر گروهی برای هر دردی شفیع داشتند و گمانی. در روزنامه خواندم در ایران ۶۴۰۰ امامزاده دارای شناسنامه رسمی وجود دارد. مسیحیان قرون وسطی برای هر نوع بیماری قدیسی تعیین کرده بودند! و تصور می‌کردند بیماری کار خداست و درمان آنها با شفاعت مقدسین ممکن است و لاغیر.

برای هر دسته از امراض به مقدسین مخصوصی متوسل می‌شدند. مثلاً:

برای امراض گلو درد Saint Blaise

برای امراض ریوی Saint Bernardid

برای دندان درد Saint Appolons

برای کمر درد Saint Lanrence

برای امراض گوارشی Saint Erasmus

برای چشم درد Saint Berget

برای بیماری حمله یا صرع Saint Dymphna

و اگر کسی مرض دیگری به جز اینها داشت به Saint Jude متوسل می شد.

بدبختانه هنوز هم گروه قابل توجهی از فرقه مسیحی هستند که هرگز به دکتر مراجعه نمی کنند و لو اینکه در حال مرگ باشند! آیا بشر امروز هنوز هم برای شفا یافتن می تواند به خواندن فلان کتاب یا توسل به فلان قدیس و غیره و غیره ناگفتنی بپردازد؟ یا اینکه به بهترین دکترها مراجعه می کنند و بعضی مردها، برای خالی نبودن عریضه منتهی هم بر سر کتاب می گذارند که شاید حق با قدیمی ها بوده که بیمار گرفتار آپاندیس حاد را در وسط می گذاشتند و چند نفر بسرعت هر کدام صفحه ای از دعا را می خوانند که بیمار بپایزد، در حالی که امروز می دانیم تنها راه علاج چنین بیماری، جراحی فوری است و گرنه بیمار بزودی فوت خواهد کرد همانگونه که در قدیم فوت می کردند، و از فرط ناآگاهی و عدم اطلاع و درک علت، می فرمودند بچه ام را چشم زدند! و هنوز هم بعضی می فرمایند چون نمی بینند، که دفع چشم بد، چاقوی تیز جراح است!! هرچه تیزتر بهتر؟

بس کنید: انتقال عقاید مهمل به نسل آینده خیانتی است غیر قابل جبران که مانند ژن ناقص در خانواده خواهد ماند.

مدرسین عزیز، اعتراف می کنم در موقع ناچاری دعا را برای شفای روح و روان گوینده و شنونده قابل قبول می دانم، ولی تنها دعا کافی نیست، علم روز و پزشکی کاردان هم لازم است نه آنطور که شما می پندارید، همانگونه که دین را قبول دارم نه آن گونه که متعصبین می پندارند.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاکه و سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

کیست در گوش؟ که او می شنود آوازی کد امین؟ که سخن می نهد اندر دهنم
کیست در دیده که از دیده برون می نگریا چه جانست که گویی که منش پیرهنم
من به خود نامدم اینجا که به خود بازروم آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم
تو مپندار که من شعر به خود می گویتا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم

آنان که برای خود زندگی می کنند سرانجام روزی می میرند،

ولی آنها که برای دیگران می میرند جاودانه زنده اند

خوشا به حال آنها که به دور از رنگ و نژاد و مذهب، انسانیت و اتحاد را
برگزیدند، چون:

عشق هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقت ننگی بود

آری:

مرگ را دانم ولی تا کوی دوست راهی ار نزدیگر داری بگو
بشر بسیاری از اکتشافات و ابتکارات خود را از طبیعت آموخته است. آیا می
دانید چرا پرندگان مهاجر، دستجمعی در یک ردیف معین پشت سر هم پرواز
می کنند؟ دانشمندان دریافته اند: چون پرنده اولی با شکافتن هوا برای پرندگان
بعدی راهگشایی می کند و بدین ترتیب است که یک گروه پرنده قادرند، هفتاد و
یک درصد بیش از یک پرنده پرواز کنند.

به همین دلیل است که هرکدام از خط خارج شدند سعی می کنند فوراً به داخل
خط برگردند و پرنده اولی پیش آهنگ در فاصله های معین به آخر صف نقل مکان
می نماید.

آری انسان ها و جوامعی که دستجمعی در کوشش یکدیگر سهیم هستند
موفق ترند و چنانچه طبیعت همانقدر که به مرغابی آموخته که پرواز دستجمعی
رسیدن به مقصد را سریع تر می کند. به انسان ها نیز آموخته بود، انسان ها بیش از
امروز به همکاری و هم گامی و هم دلی پایبند بودند و به انجام کارهای تیمی علاقه
نشان می دادند. مرغابی هایی را که می بینیم در آخر خط صدا می کنند،

مرغابی‌هایی هستند که راهگشایان خط مقدم پرواز را تشویق می‌کنند. و چنانچه یکی از مرغابی‌ها در سفر چند هزار کیلومتری بیمار شود و نتواند با گروه پرواز کند. دو تا از سایر مرغابی‌ها به همراه مریض فرود می‌آیند تا بعد از رفع بیماری به راه خود و احتمالاً با جمع بعدی پرواز کنند. ایکاش بشر به جای پیروی از موهومات دینی، آگاهی و تحقیق خود، از طبیعت را به آن حد می‌رساند تا خداوند قدرت نامتناهی خود را از طریق طبیعت بیش از پیش به او نمایان می‌کرد.

آری این ما هستیم که باید فهم خود را به آن حد برسانیم تا قابل درک بزرگواری خداوند از طریق عقل خود گردیم نه از طریق اسطوره‌ها و مفسرین.

ارنست کاسیور فیلسوف اطریشی می‌گوید: سرنوشت مردم یک کشور (اضافه می‌کنم سرنوشت دین) را اسطوره‌ها تعیین می‌کند.

تفسیر و تعبیر این اسطوره‌ها در طول تاریخ به دست افراد دارنده معلومات و فهم متفاوت در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، حاصله در زمان‌هایی که مردم هیچ‌گونه وسیله ارتباطی جز گوش دادن به ملا نداشته‌اند چنان مشکل‌آفرین بوده است که گروهی را آزاداندیش و گروهی را مقلد و سنت‌گرای تاریک‌اندیش به بار آورده است.

کانت در جواب اینکه افراد چگونه روشنفکر می‌شوند؟ آنقدر دل‌آزرده بوده که می‌گوید:

روزی که آدمی با به‌کارگیری خرد خویش بتواند، نیازی

به‌راهبری دیگران نداشته باشد به بلوغ فکری رسیده است

در جای دیگر در باره ایمان می‌گوید مردم به رهبرانشان بیشتر شبیه‌اند تا به پدرانشان!! شاید دلیل یک پارچه بودن عقاید ما در باره دین در ایران، نبود واپس‌گرایان بود و اینکه یک رهبر مذهبی روشنفکر متعادل داشتیم! که از کسی فتوا نمی‌گرفت، گلات نداشتیم!! روشنفکر در زبان فارسی معادل انتکتونلیسیم لاتین به معنی فرد دارای «ادراک خردمندانه از امور و برتر قرار دادن آن به تعصبات و احساسات» است.

به عبارت دیگر هر فرد خردگرایی که از قوه تمیز و معلومات لازم برای تشخیص، برخوردار گردد. می تواند در گروه روشنفکران قرار گیرد چنین افرادی خود را منحصر به مطالعه عقاید و کسب اطلاعات از یک دین یا مرام نمی دانند و هرگز از تحقیق و بررسی حقایق ابا نداشته و از شنیدن سخن حق دریغ نمی کنند. اینان برخلاف افراطیون که درک معانی را در وجود خود نمی جویند و فهم مطلب را به دیگری واگذار می کنند و فتواهای عهد عتیق و امروز ایشان را مآخذ تصمیم گیری خود قرار می دهند! روشن بینی و خرد را بر تعصبات آلوده به خرافات گذشته و حال ترجیح می دهند و در صدد کسب علوم روز هستند نه تنها انجام فتوا! در این زمینه پاستور نیز می گوید: آنچه که اکنون هستیم، محصول چیزهایی است که در گذشته آموخته ایم.

دوستان: یک سونگری واپس گرا یا یکسونگری آزاداندیش هر دو یکسو نگری است برنده آنجاست که عقل سلیم حکم فرماست. من قبول دارم چنانچه واپس گرایان خطاکار هم باشند، دلیل نمی شود که در همه موارد حق با من باشد! چنانچه گوش شنوایی در میان باشد می گویم هرگاه ایشان بخواهند به دنبال احساس بروند منطق از آنها مانند امروز! فرار خواهد کرد. خود را به خواب نزنیم، قطار تمدن به دلیل خواب بودن شما و من متوقف نخواهد شد، خداشناسی براساس عقل بنیاد شده نه براساس احساس، جوانان را با تحت تأثیر قرار دادن احساسشان به بیراهه نبریم. مشکلات عقلی را می توان برطرف کرد، ولی مشکلات احساسی چند پهلو را نمی توان.

بوفون می گوید: اراده قوی است که به همه قوای انسان حکمرانی می کند، به شرط آن که ما آن را با قوه عقل همراه سازیم نه احساس.

نمی دانم گوش شنوایی هست یا آنها که باید بشنوند خود را به خواب زده اند و نمی دانند که جوامع ممکن است اعمال و گفته های واپس گرایان را فراموش کنند. ولی سکوت و بی تفاوتی بی تفاوت ها را هرگز فراموش نخواهند کرد.

لری برای اولین دفعه سوار اتوبوس شده بود و از لرستان به تهران می رفت، نیمه های شب که خر و پف مسافران بلند شد، رفت بیخ گوش راننده با لهجه لری

گفت: آقا راننده، اینا همه خفتن تو سی که رانگی کنی؟

بسیاری از دوستان می گویند برای که موعظه می کنی؟

روزی سقراط حکیم سخن از حکمت می گفت، فردی به او اعتراض کرد و گفت مردم این سخنان را قبول نمی کنند.

حکیم گفت سخن می بایست فی نفسه درست و صحیح باشد بر من فرض نیست که مردم را مکلف کنم که آنرا از من بپذیرند.

ارسطو در باره عقل می گوید: عقل انتخاب ضرر کمترین است، عقل را به انسان داده اند تا نفع و ضرر را بسنجد و آن چیزی را اختیار کند که احتمال زیانش کمتر است و کسی که از این قوه تشخیص محروم باشد به قیم نیاز دارد!!
بنابراین همه چیز بستگی به تشخیص افراد دارد نویسنده هرچه می خواهد بنویسد.

بقدر خویش گیرد هرکس از فیض ازل بهره

اگر ظرف تو کم گیرد گناهی نیست دریا را

خدای ذهنی دانایان دانا و خدای ذهنی ناآگاهان ناآگاه است نگران نباشید
هرکس به قدر فهمش فهمید مدعا را

دوستان: فکر انسان از باورهای او نشأت می گیرد، و تعصب بی جا، مانند فیلتری است که مانع درک واقعیت ها به درون ذهن سالم می گردد. از اینجاست که شخص متعصب هرگز به فکر تغییر عقیده و راه و روش نیست و انعطاف پذیری را گناه می پندارد و قبول ندارد که انسان بتواند با تغییر و تطبیق خود، محیط زندگی و اجتماعی امروز و فردای خود را بهبودی بخشد.

در مورد رسم من در آوردی منع استفاده از برق و اتومبیل و تلفن، خاصه جناب مستطاب بلندگو، در ایام مقدسه، در ایران ابدأ ابدأ در این موردها بحثی نبود و جناب حاخام یدیدیا و راوداوید و سایر مقام ها، در تمام کنیساها و خانواده ها تا سال های اولیه مهاجرت در آمریکا هم، ممنوعیتی و مخالفتی در میان نبود و همه کنیساها بلندگو داشتند و همه مردم با اتومبیل و برق و تلفن و غیره، در روزهای مقدسه مانند سایر روزها سر و کار داشتند. روزی که با این عقاید و تفسیرات

ملاهای اروپای شرقی و تقلید بعضی از افراد جامعه، مبنی بر در دسترس نگذاشتن وسایل احتمالاً مُخل آسایش روز متوجه شدم به جای توجیه و تعلیم دلایل ممنوعیت، به دور کردن وسایل اجرای کارهای مخل آسایش! روز تعطیل پرداخته‌اند! بدین معنی، که به جای آگاهی دادن به کودکان، یا نصب حفاظ در اطراف استخر، استخر را ممنوع فرموده‌اند. کدام مقام؟ با کدام مشروعیت با کدام استدلال عقلی، سود و زیان آن کدام است؟ آری زیان آن بی شمار، و سود آن هیچ است. چنانچه کسی بخواهد استراحت کند اجباری به رانندگی و غیره ندارد، چه بسا که استفاده از برق و اتومبیل و آسانسور و غیره موجب آسایش است، نه مخل آسایش. اگر چنین نیست چرا ایرکاندیشن و لامپ ممنوع نیست؟ این دورنگی‌ها، مانند خرید و فروش فرضی زمین زراعتی و خوراکی و غیره، بدآموزی است نه دینداری. مگر یک بام و دو هوا منطقی است؟ مگر مردم نمی‌بینند و یا نمی‌فهمند؟ داستان زن و شوهری که چندین طبقه ساختمان را بدون استفاده از آسانسور کاشر! پیاده رفته بودند و همسایه با دیدن حال زار ایشان گفته بود، چرا از آسانسور استفاده نکردید؟ گفته بودند، امروز شبات یعنی روز استراحت ماست و حق استفاده از آسانسور نداریم وقتی که این سخن را همسایه می‌شنود، می‌گوید، شما در اثر پیمودن پله‌ها، دیگر قدرت نفس کشیدن ندارید، این چه استراحتی است؟

از آن خنده دارتر سوار شدن به آسانسور اتوماتیک و گول زدن خود و خدای خود ساخته خودش در لباس تظاهر است. اعمال شما به عنوان حفظ دین، اهانت به عقل و محو هویت است. چنانچه ادیان، تسلیم جبر زمان نگردند و بخواهند با گول زدن یکدیگر، دین خود را حفظ کنند، ناگزیر دچار شکست‌ها و جدائی‌های گوناگون خواهند شد و چنانچه از باورهای تخیلی دست برندارند دچار خیالات خواهند گردید.

شما افرادی را که استعداد خرافه‌گرایی دارند، به حد آنچه را که مغز شوی می‌نامند مسخ و بی‌حس می‌کنید که تسلیم محض گردند و با چشمان بان، مانند زنبور عسل که در باغ جز گل چیزی نمی‌بینند، هیچ چیز را جز مذهب نبینند و این

تسلیم غیر منطقی را، یک فضیلت برای کسب ثواب بیندارند و به دیدار دشمن نیز بروند! در حالی که توان اندیشیدن را از آنها سلب کرده‌اند، به دور از معنویت و عقلانیت، مانند ریات آلت دست این و آن گردند، به گونه‌ای که اطرافیان باور ندارند این فرد نامتعادل، همان خردگرای دیروز است.

دوست به اصطلاح مذهبی را می‌شناسم که در اوقات معمولی و کسبی عاقل و عادی است ولی زمانی که پای دین به میان می‌آید مانند ایرانی‌هایی که با ما سر و کار داشتند، یا آنها که وقتی پای پول در میان می‌آید، تغییر حالت می‌دهند. دوست مذهبی من هم وقتی به مرز مذهب می‌رسد آن نیست که قبلاً بود، به گونه‌ای که اخیراً همسر حامله او، که روزهای وضع حمل را می‌گذرانده، در روز شبات، فریاد می‌زند من را فوراً به بیمارستان برسانید در حالی که اتومبیل در منزل داشته‌اند شوهر خشک اندیش، از ترس اینکه مبدا به گفته ملا، مرتکب گناه گردد از کارگر غیر یهودی دکاندار همسایه می‌خواهد همسر او را به تنهایی به بیمارستان برساند تا آقای دیندار! پیاده با طی چند کیلومتر خود را به بیمارستان برساند.

در حالی که کاملاً می‌داند، دستور دین است که در مواقع اضطراری، انجام ممنوعیت‌ها مانعی ندارد. واقعاً احسنت به این مومنین ناآگاه و صد آفرین به مروجین این گونه اعتقادات واهی که چنان ترس را برایشان مستولی کرده‌اند که برخلاف امر تورا چه مهملاتی را به چه اوامر واجب، ترجیح می‌دهند.

دوستان درست است که همه این گونه نیستند، ولی زمانی که فرد به هر عنوانی از تعادل خارج شد، هر روز به گونه‌ای پیر و مهملی خواهد بود.

این نتیجه عقیده تغییر ناپذیری اوامر است که هر عقیده و گفته‌ای را تغییر ناپذیر می‌پندارند در حالی که تغییر پذیری اوامر به معنی لغو نیست به هدف بقاست. آنها که خود تغییر ناپذیرند همه گفته‌ها و نوشته‌ها را تغییر ناپذیر می‌دانند ولو آنکه به نحو بهتری اجرا شود.

واپس گرا تغییر اوامر و سنت‌ها را به صورت تصنعی، مانند خرید و فروش (رویه‌ی کلاه شرعی گتوهای اروپای شرقی) حامص و شمیلتا و غیره را می‌پذیرند و ثواب و موجب بقاء می‌پندارند و تبلیغ می‌کنند که ثواب کرده باشند! تا دین و

دینداران مصنوعی باقی بمانند، ولی تغییر و تطبیق به نحو احسن را حرام و گناه جلوه می‌دهند، چرا؟ چون ملا نگفته! آیا خداوند متعال عقل به انسان داده برای یافتن چگونگی گول زدن خود و دیگران یا توانایی تشخیص راه راست؟

آری، گوینده یا نویسنده برای ایشان سندیت دارد نه مطلب! و صحت و سقم آنها و عقلانی بودن یا نبودن نوشته مهم نیست. امرسون می‌گفت تنها عیب حقیقت، ظاهر ترسناک آن است. به همین دلیل است که واپس گرایان به شدت از آن می‌ترسند و مردم را می‌ترسانند. چشم دل باز کنیم و مطلب را درک کنیم، نه تقلید به گمان ثواب.

برنارد شاو می‌گوید: تجربه معلمی است خوب، اما با دستمزدی بسیار سنگین. آیا جامعه جهانی، بیش از این قدرت پرداخت جریمه در راه دین را دارد؟ در حضور نگارنده و هفت نفر دیگر، یکی از بالاترین های ارتدکسی به بیمار لاعلاجی که تمام دارایی خود را به پای ایشان ریخته بود گفت:

چنانچه پانصد هزار دلار بپردازید ما و چهار هزار دانشجوی یشیوا برای بهبودی شما دعا خواهیم کرد!!

آیا دعا، خاصه دعای پولکی! اینان پیشیزی می‌ارزد؟ آیا اینان را می‌توان روحانی نامید؟ آری همه اینطور نیستند ولی همه اینطوری‌ها اینگونه‌اند.

یکی از مشکلات حل نشدنی جامعه ما، بازگویی و ترجمه‌هایی و اعمالی است که اثرات منفی روی خودی و بیگانه دارند، چون اینان از جلد تعصب بیرون نیامده و نمی‌خواهند بیایند و می‌گویند آنها که می‌خواهند مهملات تکرار نشود، از دین گریزانند، در حالی که خردگرایان در صدد حفظ هویت به زبان روز هستند، نه دین گریز، نتایج خود گول زدن‌ها را بررسی بفرمائید تا دریابید یک جمله نامناسب چگونه قادر است کل دین و پیروان ادیان را بدبین کند، جوانان ما در چهار راه تصمیم و اراده ایستاده‌اند و منطق را می‌پسندند.

گر مرغ شب به‌روز نبیند عجب مدار زیرا بین که باصره‌اش را کمال نیست یقین بدانید، در اثر صدمات بی‌شمار مغز شویی‌های ادیان، در آینده نزدیک نهضت ضد دین، بسی قوی‌تر از مرام کمونیستی در دنیا قد علم خواهد کرد به

گونه‌ای که نمی‌توان نتایج خوب و بد آن را پیش بینی نمود. این نهضت خود جوش نهضت، ضد دین خاصی نخواهد بود، بلکه ضد دین به معنی عام در ایام فرزندان و نوادگان ما خواهد بود و هر قدر واپس‌گرایان ناگفتنی‌های ادیان را تبلیغ و ترویج دهند، ظهور و موفقیت چنین نهضتی را به جلو خواهند انداخت. برای ماندن بهتر است تعادل عقلانی را مراعات نمود نه اعمال و افکار نفرت‌انگیز واپس‌مانده قرون و اعصار را.

نیچه چه زیبا می‌گوید: بیدار باشیم تا بهتر بخوابیم

برای آگاهی از قدرت مغزشویی به وقایع الجزایر توجه کنیم. تنها در دهه ۱۹۸۰ بیش از دویست هزار نفر مسلمان بی‌گناه، به دست مسلمانانی که خود را دیندارتر می‌پندارند بدون هیچ دلیلی قصابی می‌شدند، تنها علت آن، فوران قدرت مغزشویی بوده و هست، چون فرد مغزشویی شده، از خود اراده‌ای ندارد و آلت دست باقی می‌ماند.

ناصر خسرو شاعر بزرگ در باره آدم‌کشی‌های آدم‌کش‌های خداپرست تاریخ، چنان از خود بی‌خود می‌گردد که می‌گوید:

خدا یا راست گویم فتنه از توست ولی از ترس نتوانم چغیدن (دم زدن)
اگر ریگی به کفش خود نداری؟ چرا بایست قاتل آفریدن؟
به آهو می‌کنی غوغا که بگریز به تازی هی زنی اندر دویدن

لاورنس می‌گوید: هر شکستی دست کم، این سود را دارد که آدمی یکی از راه‌هایی را که به شکست می‌انجامد می‌شناسد. آیا برای ملت یهود، دیگر فرصتی برای شناخت راه‌های تاریخی منتهی به شکست باقی مانده است؟ که به اصطلاح، رهبران مذهبی خطاهای گذشته را به نام دین تکرار می‌کنند؟ دیدن تجربیات تلخ مغزشویی‌های دیگران کافی است؟ نمونه ننگین ایگال امیرکافی نیست؟

آری ایگال امیر هم مغزشویی شده بود و گرنه مهاجرین یمنی یکی از بهترین مهاجرین بوده‌اند. می‌گویند دلیل هجوم قوم وحشی مغول به ایران در سال ۶۱۶ هجری قمری و کُشتار بی‌شمار ایرانیان، در اثر تفسیر یک آیه دینی بوده. یکی از خطرناک‌ترین و وحشت‌آفرین‌ترین قدرت‌ها، قدرت مغزشویی دینی است. که

یکی از مبتکرین اولیه آن حسن صباح بوده که به اشاره او مریدان، خود را از کوه الموت به پایین پرتاب می‌کردند.

در دوران انگیزسیون اروپا کشیشان خدانشناس انسان‌ها را به نام دین آتش می‌زدند، شعله‌هایی را که از بدن محکوم بدبخت بر می‌خاست، به پیروان احمق خود نشان می‌دادند و می‌گفتند این ارواح خلافکار ایشان است که به آسمان‌ها شعله می‌کشد!

آری این انسان‌ها هستند که باید، انسان‌ها، آن چنان شایسته‌واژه انسانیت بنمایند که بتوان آنها را انسان نامید و گرنه هر گِردی گردو نیست! و هر بشری که جان خود و دیگران را محفوظ نمی‌دارد نمی‌توان بشر نامید.

اگر جوئی ز ایمانم همی دانم که انسانم
خدا را هم یکی دانم، مرید پاک بازانم
برون از عشق و مهر و دوستی، چیزی نمی‌دانم

دانشمندان می‌گویند: انسان امروزی با همه پیشرفت‌های چند هزار ساله‌اش، فقط از پنج درصد قدرت مغز خود بهره‌برداری می‌کند با توجه به این گفته که پیشرفت علم هر دو سال، دو برابر می‌شود، آیا می‌توان انتظار داشت که همه گفته‌ها و فرضیات همی مفسرین ده‌ها قرن گذشته، که قطعاً با دارا نبودن امکانات امروزی از قدرت مغزی کمتری برخوردار بوده‌اند صحیح باشد؟ و آنها را تدریس کرد؟

مدرسین عزیز: انسان برای تعالی یافتن متولد می‌شود، نه تقلید، گناه، عدم اجرای اوامر و سنت‌ها نیست، گناه تقلید کورکورانه را به تفهیم عقلانی ترجیح دادن است، همه گفته‌ها قابل تدریس و تقلید نیستند.

لازمه خوشبختی، تنها یادگیری چیزهای تازه نیست بلکه حذف افکار و عقاید غلط گذشته، زمینه‌ساز و مانع یادگیری هرچه بیشتر علوم روز است، شناخت اولویت‌هاست که ما را به اشتباهات خود راهنمایی می‌کند.

اولین بردگی انسان غفلت و عدم قبول واقعیت‌هاست. نوع بشر برای پیشرفت طراحی شده است، موقعیت‌ها، جاودانی نبوده و نخواهند بود، باورهای منفی

ملت های رنج دیده، حاصل تجربیات تلخ گذشته ایشان است، امکانات زمان را در نظر بگیریم نه تکرار موجبات ناکامی ها را.

هر جامعه ای نشانی از جهان بینی و فرهنگ محیطی دارد که در آن رُشد کرده، عقاید و افکار برآمده از گتوهای اروپایی شرقی تجانسی با فرهنگ یهود ایرانی ندارد، از تکرار قوانین من درآوردی ایشان معذورم.

آزادی پرستش یکی از اساسی ترین خواسته های مشروع بوده و هست، پرستش ها و پرستنده هایی قابل احترام خواهند بود که در عین حفظ باورهای عقلانی خود، به نام ثواب به حریم زندگی دیگران دخالت نکنند، مقلد بار آوردن خدمت نیست. مولانا می گوید:

از مقلد تا محقق فرق هاست کاین چوداورهست و آن دیگر صد است
منبع گفتار او سوزی بود و آن مقلد، کهنه آموزی بود
کافر و مومن خدا گویند لیک در میان هر دو فرقی هست نیک
آن گدا گوید خدا از بهر نان متقی گوید خدا از بهر جان

به گفته گوته: فکر و اندیشه و تعمق در تفهیم، مافوق قانون است، قانون برای زمانی است که برای اندیشه و تعمق جایی باقی نمانده باشد.

گناه، عدم درک بازده گناه است، پوشاندن لباس دین به موهومات به عنوان ترس از گناه و جهنم واهی، گناه است. گناه، تبلیغ تقلید است، کسی که گناه می کند کسی است که حقیقت را درک نکرده و دیگران را از طریق تقلید به این راه می برد.

پرزیدنت روزولت گفته بود: مهم ترین خطری که ما را تهدید می کند ترس از ترسیدن است. که واپس گرایان از این نقطه ضعف بشریت بهره برداری می کنند.

از ترس نترسیم، ترس بدون علت مخرب است، ساختگی است و عدم درک صحیح علت های ممنوعیت ها، موجب سردرگمی مردم و ماهی گرفتن از آب گل آلود، مدعیان ادیان می باشد. دنیای ادیان را نگاه کنید! به نام ثواب که متضاد گناه است، ظلم و نفرت و دشمنی ها را توسعه می دهند. یکی در سطح خانواده دیگری در سطح جهانی.

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

دنیا ما را به مکانی خواهد نشانند که لیاقت ما نیست

مدرسین مسئول: زمانی که شما با تبلیغ موهومات، جا و مقام این ملت را ندیده بگیرید، دنیا ما را به مکانی خواهد نشانند که لیاقت ما نیست، شما مسئولید. وقتی که امروز این همه فرصت های خوب برای تحصیل علم و تطبیق اوامر و سنت های ناخوانا با زمان موجود است چرا و به چه دلیل و به استناد کدام عقل سلیم باید اشتباهات گتوهای ذهنی و جسمی ورشکسته گذشته را تکرار کرد؟ حقیقت برتر از ایمان است، چنانچه حقیقتی در باور من و شما وجود نداشته باشد، ایمان ما بی ارزش خواهد بود، خودمان و دیگران را گول نزنیم. در زمین شوره زار نبات نمی روید، ایمان از ملا و کتاب حاصل نمی شود، از فهم مطالب و قبول حقایق اوامر بدست می آید. عشق به انجام اوامر زمانی بدست می آید که معشوق عشق را درک کند، آیا هیچ کسی که ادعای عقلی داشته باشد می تواند اوامر، ده فرمان مناسب با همه زمان ها را کتمان کند؟

ذره ام در ذات هستی، تا ابد پاینده ام پرتو خورشید عشقم جاودان تابنده ام
دوستان باید قبول کرد که برای ماندن، باید فرایند دگرگونی ها را پذیرفت تا به مقصد رسید چون تنها زمانی که از سنگینی بارهای کهنه آزاد شویم، خواهیم توانست از فرصت های بهتر زمان حال بهره مند گردیم با توجه به اینکه بهترین منبع آموزش انسان طبیعت است، در مورد مطلب مورد بحث، داستان واقعی زندگی عقاب بسیار شنیدنی و آموزنده است.

«عمر عقاب از همه پرندگان نوع خود درازتر است، عقاب می تواند تا ۷۰ سال زندگی کند، ولی برای رسیدن به این سن، باید مشکلات بسیاری را از سر راه خود بردارد.

زمانی که عقاب به چهل سالگی می رسد، چنگال های بلند او، انعطاف پذیری خود را از دست می دهد و دیگر نمی تواند طعمه را بگیرد و نگه دارد. نوک بلند تیزش خمیده، خشک و کُند می شود. شهبال های کهن سالش بر اثر کلفت شدن پرها

به سینه‌اش می‌چسبد و پرواز برای او دشوار می‌گردد. در این هنگام عقاب، این سلطان آسمان‌ها، تنها دو گزینه در پیش روی دارد یا باید تسلیم شود و از گرسنگی بمیرد، یا آنکه فرایندی را که یکصد و پنجاه روز طول می‌کشد پذیرا گردد.

برای گذران این فرایند، عقاب باید به نوک قله کوهی که در آن آشیانه دارد پرواز کند. در آنجا، در آن تنهایی مطلق آنقدر نوکش را به سنگ بکوبد که نوک کهنه انعطاف‌ناپذیر او از جا کنده می‌شود. پس از کنده شدن، عقاب باید چندی سختی و گرسنگی بکشد تا نوک تازه‌ای در جای نوک کهنه رشد کند. سپس باید چنگال‌های کهنه‌اش را که مانند ناخن پای انسان زیاد رشد کرده و نرمش خود را از دست داده، از جای برکند. زمانی که به جای چنگال‌های کهنه کنده شده، چنگال‌های تازه درآیند، آن وقت عقاب شروع به‌کندن پرهای قدیمی خود می‌کند و صبر می‌کند تا این که بعد از ۵ ماه، پروازی را که تولد دوباره نام دارد آغاز و سی سال دیگر زندگی عقابانه کند و در صدر نشیند و قدر بیند!

چرا این دگرگونی ضروری است، چون حکم طبیعت است که می‌گوید یا مرگ یا قبول تغییر و هم‌گامی با دنیا. آری گاهی انسان ملزم است از عادت‌ها و سنت‌های ناخوانا با زمان اجرا، خود را رها کند تا بماند.

دیدن فیلم واقعی تمام مراحل بالا یکی از دیدنی‌ترین و آموزنده‌ترین مراحل حیات بود که برای شما بازگو کردم. بشر نیز چاره‌ای ندارد جز اینکه کتاب‌ها، گفته‌ها، مرام‌های خود را بدون آن که ماهیت آنها عوض شده باشد بهسازی نماید تا بماند و گرنه مانند عقاب چهل ساله از بی‌بال و پرو و چنگال و نوک بودن خواهد مُرد، همه اقویا ضعیف می‌شوند بعد می‌میرند.

نقاط ضعف خود را شناسایی کنیم تا بتوانیم مانند عقاب، با قبول زحمت آنها را از میان برداریم، که یکی از آنها واپس‌گرائی است به فرموده حافظ:

ببر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی

فرستی‌دان که زلب تابدهان این همه نیست

همه ما به حکم طبیعت روزی ساکت خواهیم شد ولی گفته‌ها، نوشته‌ها و

نتیجه اقدامات و بی تفاوتی های ما باقی خواهد ماند. آری این حکم طبیعت است که بره گوسفندی که فقط دو روز قبل به دنیا آمده، در میان علفزار، علف مسموم را در میان میلیاردها علف چراگاه تشخیص می دهد و به حکم فهم خدادادی خود، محال است که بخورد. قبل از هر امری به ندای وجدان انسانی خویش گوش فرا دهیم تا دین و قوانین اجرایی را بهتر اجرا کنیم، تقلید یعنی از تشخیص خوب یا بد با نظر کس دیگری پیروی کردن، که با عقل سلیم سازگاری ندارد.

انتقادات این کتاب قابل تشبیه عقاید واپس گرایی همه ادیان است، بدون آن که همه آنها هم فکر باشند. آری نطفه واپس گرایی در تقلید پرورش می یابد و این مقلدانند که مجریانند و در همه نقاط دنیا دیده می شوند که به گفته لائوتسه حکیم چینی: به نرمی آب ولی با قدرت نفوذ آن. به نام دین برای یارگیری کوشش می فرمایند. برای مثال: به نرمی قبول عمل واجب حفظ یک روز تعطیل در هفته و مراعات آن وارد می شوند، تا به اسارت کشیدن کامل جوان (از طریق ترس از ناکرده گناهان) به دخالت در تمام امور زندگی دنیا و آخرت ایشان موفق گردند. گاهی یک تذکر به جا مانند رگبار بارانی است که در بیابان خشک ببارد. از گفتن و نوشتن دریغ نکنیم، بی تفاوتی ها را موافقت می پندارند و جلوه می دهند.

در نظر بازی ما، بی خبران حیرانند من چنینم که نمودم، دگر ایشان دانند
به عقیده نگارنده

بزرگترین بدبختی، ندانستن علت بدبختی هاست

یکی از آنها یهودی ستیزی است و این شنیدن و گفتن و نوشتن انتقادات بجاست که جوامع را آگاه و برای درک علت بدبختی ها تشویق می کند. ویکتور هوگو می گوید بدبختی مرئی استعداد هاست. یقیناً دارا بودن استعداد های خوب ملت یهود نیز به دلیل سختی کشیدن این مردم است. حافظ می گوید:

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سرورم که این قدم دارد
آری غلام ایمان این ملت که چنین عشقی دارند

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

ورای حد تقریر است اوصاف خداوندی

گناه ملت یهود آنست که توحید را به دنیا ارائه کرده و این ملت بوده که به قیمت

جان، وفادار مانده چون معتقد بوده است:

از دهان پاک می‌گردد سخن کامل عیار

قطره چون افتاد در دست صدف، گوهر شود

در حالی که ملت یهود از ابتدا، جان خود را در راه توحید به مخاطره انداخته هنوز به گفته عالمی، تا نام خدا به جهان باقی است او نیز مورد تعرض بی خدایان خواهد بود. آری آگاهی از دلائل بدبختی های گذشته، موجب خوشبختی های حال و آینده خواهد بود و تعصب ورزیدن در امر تعصب و تقلید، موجب تکرار آنها.

فروغ فرخزاد می گوید:

آغاز راه دانستن و دوست داشتن است

گرچه پایان کار ناپیداست من به پایان دگر نیندیشم

همین دانستن و دوست داشتن زیباست

آنها که به هر زبانی با یکسونگری دینی یا گروهی خویش، فقط به مصالح خود و گروه خود می اندیشند و من گرائی مرامشان است در زندان خودخواهی های خود اسیرند. این محکومین را نمی توان نجات داد نگذاریم دیگران را آلوده کنند.

کمر موضوعی در دنیا به اندازه دین با شایعه و تفسیر و برداشت های مصلحتی آمیخته است، و کمتر وسیله ای است که برای رسیدن به هدف های مغرضانه و کسب روزی از آن، این چنین برضد این دین یا آن روش، سوءاستفاده شده باشد. وای به وقتی که همسر مستعدی به تنهایی یا یک نفر از خانواده چند نفری، اسیر دست واپس گرایان گردد.

می گویند ظلم بالسویه عدل است، اگر همه خانواده یک جا تسلیم شده باشند در کوتاه مدت مشکلی نیست.

دوستان: عقل را حکم فرما کنیم نه احساس را. در زمان شاه دولت ایران با هم

گامی کشورهای غربی، از ترس کمونیسم، به مذهب واپس گرایان جان برکف کمک می کردند غافل از اینکه این از آن خطرناکتر بود، و می بینیم آمریکائی ها برای خاموش کردن آتش کمونیسم آنقدر آب به خانه ی آتش گرفته ی افغانستان، ایران و گوشه و کنار آن روز و امروز با فشار تزریق کردند که خانه را آتش از بین نبرد ولی آن را سیل ویران کرد، دوستان به اصطلاح مذهبی ما نیز توجه داشته باشند، با حفظ تعادل، آنقدر به مدعیان حفظ هویت میدان ندهند که خود آنها موجبات داخلی و خارجی، تنفر را جایگزین محبت نمایند.

تکرار می کنم

آنها که به امر غلط یاری می رسانند، نابودی خود را فراهم می نمایند

گرفتاری های عظیم غرب را نگاه کنید، واپس گرایان حافظ هویت ما نیستند و نخواهند بود، تعادل در هر امری حق تقدم دارد خطرات افراط گرایی به قلب دنیای غرب رسیده، در مقیاسی بسی کوچکتر، فردا همه خانواده های ما را نیز به گونه ای متفاوت آلوده خواهند کرد. همسایه های گرفتار را نگاه کنید، ما مستثنی نخواهیم بود.

چون واپس گرا برای ترویج عقاید به اصطلاح دینی خود، هدف را وسیله موجه قرار دادن اعمال ناپسند خویش، از جمله ایجاد تفرقه و نفاق، حتی در سطح بالاتر و منفورتر، فدای جان قرار می دهد. و چون حرفی منطقی برای گفتن ندارند نقل قول های هم فکran خود را جایگزین استدالات عقلانی می فرمایند، مثلاً چون فلان ملا در فلان کتاب چیزی را گفته ولو اینکه قابل اجرا نباشد، باید قبول کرد و چنانچه به دلیل عقلانی قابل اجرا نیست، طوطی وار یا ساختگی باید انجام داد که بماند!! در اینجا به این نتیجه می رسیم که می بینیم، بسیاری از عقاید و اعمال ادیان، ساختگی، سمبلیک، و طوطی وار هستند، چون قابل اجرا نبوده، تقلید آنها باقی مانده و واپس گرایان هرکسی را که مقلدی بهتر باشد، دیندارتر می پندارند و گروه های بی تفاوت نیز آنها را به گمان حفظ هویت: ندانسته تقویت می نمایند و اینان بر خر مراد سوار مانده اند و ملت ها هرچه فریاد بر می آورند که ما پیرو، و هم عقیده اقلیت ناچیز واپس گرا نیستیم دیگران باور نمی کنند و نخواهند کرد، مگر

زمانی که خود ما در صدر رفع این نقیصه برآئیم. افسوس که نمی باید ترجمه کامل فارسی هلاخا را نمونه بیاورم تا شما نیز دریابید چیست و آیا همه گفته ها قابل توجیه و اجرا هستند یا خیر. خودتان مطالعه و قضاوت کنید.

در تلمود گفته شده: هر کسی تا شکاک نباشد نمی تواند تلمود را مطالعه کند. شکاک به معنی پرسشگر و جوینده دائمی حقیقت. ولی افسوس که دیوار تعصب از تابیدن نور حقیقت جلوگیری می کند و گروهی سود جو جوامع را در پشت این دیوار نگه داشته اند چون به گفته سعدی:

ما کشته نفسیم و بس آوخ که برآید از ما به قیامت که، چرا نفس نکشتیم
افسوس برای این عمر گرنامه یه که بگذشت! ما از سر تقصیر و خطا درنگ داشتیم
پیری و جوانی چو شب و روز برآمد ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم
باشد که عنایت برسد ورنه مپندار با این عمل دوزخیان که اهل بهشتیم!
خود گول زدن ها در لباس دین بس است من و تو وقتی ما بشیم ولو اینکه دو در
هزار باشیم خواهیم توانست علم روز را سایه بان دین بکنیم و چهره خشک
تعصب را معدوم کنیم.

می پرسى اهل کدام دینم؟ من یهودی سرگردان، جهان گردم، پرورده اندوه و دردم، بر نقشه دنیا نظر کن، از مرزها گذر کن، نیابی سرزمینی کانجا نباشد شریک همدردم و بسا کسان ز وطن دور و در وطنند؛ بسا که در وطنند و دور از وطنند. در این میان، ز بخت بد، نزدیک بین نداند، عاقلان، متعصب را دیندار ندانند تملق در حضور، بدگویی در غیاب و دین را وسیله قرار دادن، خصیصه متظاهرين است. نخست موعظه ی پیرمی فروش این است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید یکی از وسائل یهودی ستیزی، جدا کردن اجباری و مستثنی شمردن این قوم به دست غیر یهودیان و مستثنی دانستن متعصبین خود قوم یهود با سایر اقوام بوده است، مستثنی شمردن دشمن برای اعمال ظلم و تبعیض، و مستثنی دانستن خویش، برای همیاری با یکدیگر در گالوت - پراکندگی بوده است در گالوت - اجباراً، امروز به امر واپس گرا داوطلبانه! یکاش سنؤال اهل کدام مملکت و پیرو کدام دین و فرقه و گروه هستی؟ همراه با رنگ ها و علامت ها از صحنه گیتی برافتد و کسی را

با کسی کاری نباشد که گفته‌اند:

بهشت آنجاست که آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد

حداقل، موجبات دسته بندی‌ها حتی فضولی‌های داخلی را از میان برداریم. به دیگری چه مربوط است که من چه می‌خورم و چه می‌پوشم و چه رنگی را می‌پسندم. آنها که تفاوت سلیقه‌ها را به حد تفاوت دین و فرقه درآورده‌اند، خیرخواه نیستند سودجویانند در لباس دین، یکی در سطح جهانی دیگری در سطح داخلی.

به من چه مربوط است که همسایه خوب من چه رنگ و گلی دوست دارد و به کدام دین و گروه وابستگی دارد؟ و به او چه مربوط است که من چه گلی دوست می‌دارم و به کدام کتاب معتقدم؟ و امروز چه کتابی خوانده‌ام؟

طی هزاره‌ها پیروان ادیان برای یارگیری و دسته بندی دین را وسیله قرار می‌داده‌اند. امروز که بدون توجه به دین یکدیگر، قادریم، به نام یک تبعه یا عضویت در یک حزب یا مؤسسه از منافع مشترک بشر دفاع کنیم، جدائی و تظاهر برای چه؟ تلمود بارها تکرار می‌کند در گالوت در هر شهر و مملکتی زندگی می‌کنید حق تقدم با حکومت وقت است. آنکه می‌خواهد دین من را بداند برای اعمال تبعیض است و آنها که می‌خواهند مردم ایشان را دیندار بدانند، متظاهرند. هنوز برای دفع بیماری یهودی ستیزی دارو یا واکسنی کشف نشده، بهتر است واپس گرایان با جداخواهی و خودپسندی بی‌جا و بیهوده، موجبات داخلی توسعه آنرا فراهم نمایند، دینداری مغایرتی با جهانی اندیشیدن ندارد.

لحظه سقوط هر فرد یا جامعه زمانی است که تصور کند که خود کامل‌ترین و بهترین است.

مروجین آگاه ادیان قادرند بهترین خدمت‌گذاران بشریت باشند و ناآگاهان متقابلاً قادرند با خود بزرگ بینی بی‌جا، بدترین راهنمایان جوامع باشند.

ما در ایران دو دستگی نداشتیم، ارتدکس اروپای شرقی بود که تخم نفاق را در لباس میصوا، ثواب و خودبزرگ بینی بی‌جا و حفظ منافع، به جامعه ما آورد، کوتاه فکری و غرور بی‌جا موجب عقب ماندگی است بگذارید ما به راه ۲۷۰۰ ساله رو به

تکامل خود ادامه بدهیم. ما را به خیر شما امید نیست، شرّ مرسانید!

فرهنگ یهودی بی ادعای ایرانی، بسی غنی‌تر و واقع بینانه‌تر از فرهنگ موهوماتی ارتدکس اروپای شرقی است.

رجال علمی، سیاسی و اقتصادی یهودی که از اروپای شرقی و غربی برخاستند و افتخار آفریدند، آنهایی بودند که به جای یشیوای ارتدکس به دانشگاه‌ها پیوستند و گرنه، نه بن‌گوریون و نه انیشتین و نه هزاران رجال دیگر در میان بودند، و نه استقلالی.

ز ما تا عشق راه بس درازی است بهر گامش نشیبی و فرازی است
نشیبش چیست؟ خاک راه گشتن فراز او کدام؟ از خود گذشتن

می گویند ما با چشم‌های بسته و دهان باز به دنیا می‌آییم و در طول زندگی کوشش دائمی مان جبران این اشتباه طبیعت است.

تعصب و غرور مجال تفکر و تعقل را از آدمی می‌گیرد و متعصب تحصیل کرده از بی سواد متعصب خطرناک‌تر است، هم چنانکه ثروتمند خودپسند از فقیر متواضع.

فردی که به ثروت کلانی دست یافته بود، نزد مردی دانا و انسان با تدبیری رفت و به او گفت: ای پیر کاردان، به من نصیحتی کن که من در زمان غنی بودن هم مثل زمان گذشته انسان و منصف باقی بمانم. پیر با تدبیر به او تکلیف کرد که برود و از پشت شیشه پنجره به خارج از اتاق نظر اندازد. آن وقت از او پرسید چه می‌بینی؟ مرد ثروتمند گفت: مردم را می‌بینم که در تلاش زندگی‌اند. پیر خردمند بعد به او گفت برو جلو آئینه بایست، آنگاه از او پرسید: حال چه می‌بینی؟ مرد ثروتمند پاسخ داد: خودم را، آنگاه پیر جهان‌دیده به او گفت: یک لایه نازک نقره (جیوه) که پشت شیشه کشیده شده سبب گردیده است که تو فقط خودت را ببینی و به مردم توجهی نکنی. سعی کن که لایه های نقره و طلا (ثروت) باعث آن نشود که فقط خودت را ببینی و از مردم، غافل و از دنیا منزوی گردی.

آهای مدعیان مذهبی و لامذهبی، نگذارید لایه های کم یا زیاد ساختگی مذهب موجب خود بزرگ بینی کاذب جهانی و منطقه‌ای و دو دستگی‌ها گردد، این لایه‌ها